

Cognitive Semantics, Philology and Persian Literature: Towards a diachronic analysis of conceptual mappings of the two Persian words, RUX and RŪY, based on the Prototype Theory

Mohammadreza Shadmani^{*}, Mojtaba Monshizadeh^{}
Arsalan Golfam^{***}, Mehdi PourMohammad^{****}**

Abstract

This article is a comparative study on the relation between the Prototype Theory and historical-philological semantics in Iranian languages. Regarding the actual entailments in the framework of the Prototype Theory (Rosch: 1978), in which words considered to be the central and peripheral members of a semantic category, in correlation with a morpho-phonological study on two Persian words, RUX and RŪY, a number of diachronic samples of radial categorization (Lakoff: 1990) are going to be proposed, considering the Old Iranian $\sqrt{\text{rauk}}$ as the prototype of a particular semantic network, kept in the corpus of the word. From a general perspective, this article sets out the

* Ph.D. Candidate of Cognitive Linguistics, Institute for Cognitive Science (Corresponding Author),
mshadmani@gmail.com

** Professor of Ancient Iranian Culture and Languages, Faculty of Persian Literature and Foreign Languages,
Allameh Tabataba'i University, monshizadeh30@yahoo.com

*** Associate Professor of Cognitive Linguistics, Department of Linguistics, Tarbiat Modares University,
golfam@modares.ac.ir

**** Assistant Professor of Cognitive Linguistics, Institute for Cognitive & Brain Sciences, Shahid Beheshti
University, m_purmohammad@sbu.ac.ir

Date received: 2023/05/31, Date of acceptance: 2023/08/25



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

۷۶ زبان‌شناخت، سال ۱۵، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۳

function of the Prototype Theory and its consequences in Iranian etymological and literary studies.

Keywords: Cognitive Semantics, Philology, Historical-Philological Semantics, Prototype Theory, RUX, RŪY.

معنی‌شناسی شناختی، فقه‌اللغه ایرانی و ادب فارسی:

تحلیل در زمانی انطباق‌های مفهومی 'رُخ' و 'رُوی' در متن‌های نظم و نثر فارسی بر پایه نظریه پیش‌نمونی

محمد رضا شادمانی*

مجتبی منشی‌زاده**، ارسلان گلفام***، مهدی پورمحمد****

چکیده

مقاله حاضر مطالعه‌ای تطبیقی درباره نسبت نظریه پیش‌نمونی با فقه‌اللغه ایرانی است. در این مقاله، با بهره‌گیری توأمان از مبانی نظری و روش‌شناختی معنی‌شناسی تاریخی-فقه‌اللغوی از یک سو، و نظریه پیش‌نمونی رُش (۱۹۷۸) از سوی دیگر، هم‌چنین، به پشتوانه برخی از ویژگی‌های تصویری واژه‌های رُخ، دو رخ، رُخان و رخسار / رخساره که جملگی با بسامد بالا در متن‌های نظم و نثر کلاسیک فارسی مضبوط هستند، داده‌های ریشه‌شناختی و پیکره‌ای مربوط به دو واژه رُخ و رُوی (از آغاز ادب کلاسیک فارسی تا پایان قرن نهم هجری)، مفهوم‌شناسی و کاربردشناسی در زمانی آن‌ها، به‌ویژه، جنبه‌های پیش‌نمونی ریشه /rauk/ ایرانی استان را نشان داده‌ایم. از آن‌جا که ریشه مذکور به حد کفایت از اشتقاق‌های متعدد و

* دکترای تخصصی زبان‌شناسی شناختی، مؤسسه آموزش عالی علوم شناختی (نویسنده مسئول)،

mshadmani@gmail.com

** استاد تخصصی فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران، دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی، دانشگاه

علامه طباطبائی، monshizadeh@atu.ac.ir

*** دانشیار، عضو هیئت علمی زبان‌شناسی شناختی، گروه زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تربیت مدرس،

golfamar@modares.ac.ir

**** استادیار، عضو هیئت علمی پژوهشکده علوم شناختی و مغز، دانشگاه شهید بهشتی،

m_purmohammad@sbu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۱۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۰۵



متنوع فعلی و اسمی برخوردار است، مقوله‌بندی‌های تازه‌ای در قالب الگوی شناختی آرمانی شده (لیکاف ۱۹۹۰) (مدل‌های خوشه‌ای و شعاعی) و همچنین یک مدل پیش‌نهادی تحت عنوان **مقوله‌بندی منظومه‌ای پیش‌نمون‌بنیاد** را از مشتقات $\sqrt{\text{rauk}}$ در فارسی نو استخراج و ارائه کرده‌ایم. در برداشتی کلی، این مقاله کارکرد نظریه پیش‌نمونی و پیامدهای آن - مشخصاً اصل مجاورت معنایی - را در معرض داوری و نقد محققان و متخصصان در هر سه حوزه مطالعاتی معنی‌شناسی واژگان پایه شناختی، معنی‌شناسی تاریخی - فقه‌اللغوی و ادبیات ایرانی قرار می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: معنی‌شناسی شناختی، فقه‌اللغه، معنی‌شناسی تاریخی - فقه‌اللغوی، نظریه پیش‌نمونی، روی، رُخ.

۱. مقدمه

زبان‌شناسی تاریخی - تطبیقی هندواروپایی، در روش، مبتنی بر بازسازی‌های قیاسی - تطبیقی تا رسیدن به ریشه فرضی است (سِمِرینی (Szemerényi, O.J.) ۱۹۹۶). در این شیوه از مطالعه زبانی ضروری است داده‌های واژگانی متعلق به زبان‌های زنده به گونه‌ای با شواهد لغتنامه‌ای معتبر از زبان‌های نیم‌مردده و مرده متعلق به همان خانواده زبانی تطبیق داده‌شوند که در نهایت بتوان از مجموعه تطبیقات به یک صورت اولیه فرضی تحت عنوان ریشه متقدم دست یافت. قانون‌های واژه‌محور حاکم بر زبان‌شناسی تاریخی - تطبیقی هندواروپایی مفهوم‌شناسی ریشه‌ها در زبان‌های ایرانی را در همان قالب نه‌چندان منعطف نظری محصور می‌دارند که طرف‌داران نظریه ساخت‌گرایی قائل به آنند. مطابق این ره‌یافت، زبان‌شناسی عبارت است از تبیین ساخت زبان - به عنوان پدیده‌ای مستقل از جهان بیرونی ذهن - بر مبنای مجموعه الگوهای پیشینی (a priori models).

معنی‌شناسی هندواروپایی، در این دستگاه نظری، معطوف به ساخت صورت‌های مفروض، به عنوان ریشه هندواروپایی متقدم، و مبتنی بر تطبیق صوری اقلام واژگانی زبان‌ها و گویش‌های زنده با آن‌هاست (بارتلمه ۱۳۸۴: ۸۴ تا ۱۰۴؛ برای مقایسه، بنگرید به کالنج (Collinge, N. E.): ۱۹۸۵).

دقت در آنچه بالاتر آمد از این جهت ضروری می‌نماید که معنی‌شناسی تاریخی - تطبیقی هندواروپایی، با روی‌کرد هم‌زمانی (synchronic)، و مستقل از فرآیندهای تکوینی مفهوم در بستر

معنی‌شناسی شناختی، فقه‌اللغه ایرانی و ادب فارسی: ... (محمد رضا شادمانی و دیگران) ۷۹

تاریخی-فرهنگی-جغرافیایی آن، به دنبال دست‌یابی به نوعی مفهوم‌شناسی در زمانی (diachronic) است.

در واقع، اساس این روی‌کرد دلالت لفظ بر معنی است، و التزام روش شناختی به بافت‌زدایی از معنی هم‌چنان اساس داوری‌های معنی‌شناختی، و معیار اصلی در داوری‌های محققان این حوزه دربارهٔ مبدأ مفهوم و سیر تطور مفهومی واژه‌ها در این خانوادهٔ زبانی است؛ مثلاً، در این دستگاهِ صوری، می‌شود -به تعبیر بارتلمه- فتوی داد کدام وام‌واژه در گاهانی منشأ سانسکریت دارد؛ یا، بالعکس، حدس زد وادها که -مطابق همین دستگاهِ صوری- مقدم بر قدیم‌ترین بخش اوستاست کدام واژه را از گاهان به وام گرفته‌است؛ یا حتی فهرستی از وام‌واژه‌های مشکوک در زبان‌های ایرانی را مدون نمود که احتمالاً خاستگاه غیر هندوایرانی داشته‌اند (برای آگاهی بیشتر، بنگرید به بارتلمه ۱۳۸۴: ۱ تا ۴).

۲. زبان‌شناسی تاریخی-فقه‌اللغوی و نسبت آن با مبانی نظری و روش‌شناختی معنی‌شناسی شناختی

کلمه^۱ اساس زبان‌شناسی تاریخی-فقه‌اللغوی است. مطابق تعریف ویگوتسکی (Выготский Л. С.)، «هر کلمه‌ای عالم صغیر شعور انسانی است» (ویگوتسکی: ۱۳۹۳). به بیان دیگر، در روی‌کرد در زمانی، صورت کنونی (کاربردی) کلمه ذهن را به پی‌جویی سیر تطور معنایی تا رسیدن به مفهوم بنیادین و انگیزتارهای شکل‌گیری آن متمایل می‌کند. این برداشت را می‌توان با نقل قول خیررتس (Geerarts D.)^۲ از هشت (Hecht M.) سنجید که «معانی همان تصوراتند» (برای آگاهی بیشتر، بنگرید به گیررتس ۱۳۹۵: ۴۸).

۱.۲ فقه‌اللغه

برای آن که دریابیم معنی‌شناسی شناختی تا چه حد می‌تواند با دو تعریف بالا سازگاری یابد، در وهلهٔ اول، ضرورت دارد تعریفی از فقه‌اللغه، به معنی عام آن، به دست دهیم. از دیدگاه ارانسکی (Оранский И. М.):

اکنون کلمهٔ فقه‌اللغه علی‌الرسم مبین مجموع علوم است که زبان قوم (یا گروهی از اقوام) را مورد مطالعه قرار می‌دهد و فرهنگی را (آثار ادبی، و فرهنگ‌عامه) که به وسیلهٔ اهل آن زبان (یا زبانها) پدید آمده بررسی می‌کند. <... مطالعات فقه‌اللغوی به معنی اخص،

یعنی بررسی زبان و آثار ادبی فلان یا بهمان قوم بدون در نظر گرفتن شرایط تاریخی حیات جامعه و زبان و ادبیات مورد مطالعه، محال است. <...> وجود علم فقه‌اللغه به صورت علمی واحد و کثیرالجوانب و پیچ‌درپیچ محرز است. زیرا که از دیرباز رسم و سنت علمی بر این قرار گرفته و تجارب و افری که طی تعلیم آن به دست آمده وجود این علم را توجیه می‌کند. و چون مطالبی که مورد مطالعه زبانشناس و ادب‌شناس است یکی است، این نیز تعلیم فقه‌اللغه را - به مثابه دانشی مستقل - موجه می‌سازد (ارانسکی ۱۳۷۹: ۱۰ و ۱۱).

۲.۲ معنی‌شناسی شناختی

زبان‌شناسی شناختی، به عنوان شاخه‌ای از علوم شناختی، به تبیین نظری و مطالعه تجربه‌پایه سازوکارهای تصویرگرانه (imaginative mechanisms) و بازنمایی‌های زبانی (lingual representations) مبتنی بر آن‌ها در دو سطح محیط-جسم و جسم-نظام عصبی می‌پردازد.

روی‌کرد غالب در مطالعات زبان‌شناسی شناختی هم‌چنان مشاهده‌محور است. در عین حال، زبان‌شناسان شناخت‌گرا دائماً در تکاپوی تدوین یک نظریه جامع برای تبیین ماهیت زبان نیز بوده‌اند، به گونه‌ای که بتوان آن را، در جایگاه یک نظام نظری بدیل، برابر دستگاه فکری دوگانه‌انگاری ذهن-جسم تثبیت نمود. کوشش‌های زبان‌شناسان شناختی در اعتباربخشی علمی به یافته‌های خود به طرح و تدوین نظریه جامعی در رد دوگانه‌انگاری دکارتی (Cartesian Dualism) انجامید که واضعانش، مارک جانسن (Johnson M.) و جرج لیکاف (Lakoff G.) - بر اساس نظریه پیشینشان، جسم‌آگینی ذهن (embodiment of mind) - آن را فلسفه واقع‌گرایی جسم‌آگین (The philosophy of embodied realism) نام نهادند (برای آگاهی بیشتر، بنگرید به لیکاف و جانسن: ۲۰۰۲).

فلسفه واقع‌گرایی جسم‌آگین، در واقع، تلاقیگاه دیدگاه‌های فلسفی زبان‌شناختی جانسن و لیکاف است که می‌توان آن را نسخه نهایی از نظریه واقع‌گرایی جسم‌آگین به شمار آورد. فلسفه واقع‌گرایی جسم‌آگین - که به مدعای ایشان تبیین تازه‌ای از مبانی شناخت بشری به دست می‌دهد - مشتمل بر اصول زیر است:

یک: شناخت از ادراک جسمی جدا نیست، بلکه از برهم‌کنش جسم-مغز نشأت می‌گیرد؛

دو: برهم‌کنش جسم-مغز پایه نورونی دارد؛ سه: این شبکه پیچیده نورونی برهم‌کردار، خود،

معنی‌شناسی شناختی، فقه‌اللغة ایرانی و ادب فارسی: ... (محمد رضا شادمانی و دیگران) ۸۱

محصول فرآیندهای تکوینی است؛ چهار: این پیوند نشان از جسم‌آگینی ذهن دارد؛ پنج: ذهن جسم‌آگین و محیط برهم‌کنش دارند؛ شش: این برهم‌کنش فرآیندی است به طور عمده ناآگاهانه؛ هفت: برهم‌کنش ذهن-جسم-محیط مجموعه‌ای از پیش‌نمون‌های تجربی را در ذهن جسم‌آگین شکل می‌دهند؛ {و بنا بر این‌ها، در ذهن جسم‌آگین: هشت: تجربه‌ها مقوله‌بندی می‌شوند؛ نه: از تجربه‌های مقوله‌بندی‌شده مفهوم به دست می‌آید؛ ده: مفهوم‌ها مابعدالطبیعه (metaphysics) را شکل می‌دهند؛ یازده: مابعدالطبیعه به واسطه استعاره در نهایت می‌تواند هر نوع مکتب فلسفی را به وجود بیاورد.

به این ترتیب، نظریه واقع‌گرایی جسم‌آگین دستگاه‌های مفهومی (conceptual systems) را برآمده از سلسله‌ادراک‌های حسی-حرکتی می‌انگارد که در یک نظام پیچیده نورونی تکامل یافته‌اند. از دیدگاه لیکاف، انطباق‌های استعاری (metaphorical mappings) سنگ بنای همه دستگاه‌های فلسفی و نظام‌های دانشی شکل گرفته از آن‌ها را نهاده‌اند. این انطباق‌ها، جملگی، مبتنی بر استلزام‌های استعاری (metaphorical entailments) هستند. بازیابی استعاره‌هایی که مبنای مکتب‌های گوناگون فلسفی قرار گرفته‌اند بر پایه شواهد تجربی-آزمایشگاهی صورت می‌پذیرد (گیس (Gibbs R. W.) ۲۰۰۷). در نهایت، مطالعه این شواهد به عهده معنی‌شناسی شناختی است (برای مقایسه، بنگرید به نیلی‌پور ۱۳۹۴).

به همین اعتبار، معنی‌شناسی شناختی ذیل یک نظام نظری تعمیمی-ارجاعی قرار می‌گیرد و از سایر ره‌یافت‌های معنی‌شناختی متمایز می‌گردد.

صفوی (۱۳۸۴) ویژگی‌های این ره‌یافت را چنین بیان می‌کند:

{ا.} در معنی‌شناسی شناختی، زبان نظامی ذهنی و شناختی است و درک این نظام بدون درک نظام شناختی انسان امکان‌پذیر نیست. در این نگرش، معنی صریح واژه‌ها و مؤلفه‌های معنایی مطرح نیست، بلکه معنایی مورد نظر است که علاوه بر دانش درون‌زبانی متکی بر دانش برون‌زبانی است. به همین دلیل، در این نگرش میان معنی‌شناسی و کاربردشناسی تفاوتی وجود ندارد.

{ب.} معنی‌شناسان شناختی، آنچه را تحت عنوان نشانه زبانی مطرح شده است، پذیرفته‌اند ولی محدوده‌ی این اصطلاح ف. دوسوسور را از واژه به واحدهای بزرگتر از واژه نظیر جمله تعمیم داده‌اند. "معنی‌شناسان شناختی سعی بر آن دارند که تا به مبنای تجربی برای مطالعه معنی دست یابند. به باور اینان، تجربه انسان برای نیل به ایجاد ارتباط در جامعه، ساختهای مفهومی بنیادینی را بر می‌انگیزد که امکان درک و کاربرد زبان را

فراهم می‌سازد. این ساخت‌های مفهومی شامل طرحواره‌های تصویری اند که به نوبه‌ی خود، الگوهای شناختی انتزاعی‌تری را از طریق فرایندهای استعاره و مجاز تشکیل می‌دهند.

مبانی نظری و التزام‌های روش‌شناختی معنی‌شناسی شناختی می‌توانند زبان‌شناسی تاریخی-فقه‌الغوی را نیز از انحصار مطالعات لغت‌نامه‌ای، و -به بیان روش‌تر- از دایره بررسی‌های تطبیقی بافت‌زدا بیرون بیاورند؛ مثلاً، از آن‌جا که نگرش به خاستگاه معنی یکی از اصول معنی‌شناسی شناختی به شمار می‌رود، هم با تکیه بر آن می‌توان به مطالعات ریشه‌شناختی هندواروپایی با روی‌کردی بافتارپایه (context-based) نگریست، هم، به‌واسطه گنجینه غنی به‌دست‌آمده از مطالعات گسترده پیشین در این حوزه، برای یافته‌های تجربی زبان‌شناسی شناختی درباره دستگاه مفهومی انسانی پشتوانه نظری معنی‌شناختی مهیا ساخت، به نحوی که روش‌شناسی معنی‌شناسی شناختی برای بازنمایی فرآیند شکل‌گیری معنی صرفاً به بررسی یافته‌های تجربی با روی‌کرد هم‌زمانی محدود نباشد.^۳

۳.۲ زمان‌مندی و ارجاع‌پذیری معنی

روشن شد که زمان‌مندی معنی یکی از مؤلفه‌های مهم نظری در معنی‌شناسی شناختی است؛ ازجمله، در تبیین خاستگاه‌های انطباق‌های استعاری، ساختارمندی و گونه‌گونی استعاره‌های مفهومی بر بستر تاریخ، فرهنگ و روابط اجتماعی. خیررتس هم‌پوشانی‌ها میان معنی‌شناسی شناختی و سنت پژوهشی تاریخی-فقه‌الغوی (historical-philological method) در تبیین مقوله‌بندی معنایی (semantic categorization) را چنین برمی‌شمارد (بنگرید به خیررتس ۱۳۹۵: ۵۶۲ و ۵۶۳):

۱.۳.۲ هر دو ره‌یافت کاربردمدار (مبتنی بر رابطه نشانه-کاربر) و ارجاع‌مدار (بازنماینده

رابطه نشانه-جهان خارج) هستند؛

۲.۳.۲ هر دو برداشتی روان‌شناختی از معنی به دست می‌دهند؛

۳.۳.۲ هر دو به گزارش‌دائرة‌المعارفی از معنی -که هم برآمده از تجربه‌های مشترک

بشری است، و هم برگرفته از وجوه افتراقی فردی، فرهنگی و تاریخی گویندگان زبان-اعتبار می‌بخشند.

۴.۲ الگوهای شناخت پایه مقوله‌بندی معنی

۱.۴.۲ معنی‌شناسی فیلموری (Fillmorean semantics) پیش‌آهنگ نظام‌های ارجاع‌دهنده معنی به چهارچوب‌های تجربی است، و الگوی شناختی آرمانی شده (Idealized Cognitive Model: ICM) شکل‌تکوین‌یافته این نظام معنی‌شناختی است. این کلان‌الگو می‌تواند ورای دانش لغت‌نامه‌ای، یعنی بر مبنای دانش دائرةالمعارفی، برهم‌کنش‌های محیط-ذهن-زبان را مقوله‌بندی کند، و هم‌پوشانی‌ها و افتراق‌ها میان واژه‌ها و معنی‌های بررسته از آن‌ها را بر پایه بنیادهای نظری معنی‌شناسی شناختی تبیین نماید.

۲.۴.۲ الگوی شناختی آرمانی شده یک کل پیچیده یا گشتالت (Gestalt) است که برای مقوله‌بندی از ساختارهای گزاره‌ای، و طرحواره‌های تصویری (image schemas) در هیئت انطباق‌های مجازی یا استعاری استفاده می‌کند.

این الگو در روش ارجاع مبتنی است بر نظریه پیش‌نمونی (Prototype Theory) (Rosch E.) (۱۹۷۸). البته باید توجه داشت که الگوی پیش‌نمونی اول بار در فلسفه ویتگنشتاین (Wittgenstein L. J. J.) معرفی شد. ویتگنشتاین بر آن بود که نوعی تشابه خویشاوندی کافی است تا مصادیق واژه در پیوند با هم قرار گیرند. در حالی که پیش‌نمون (prototype) از منظر رُش برجسته‌ترین عضو هر مقوله مفهومی است (همان: ۳۶). بنا بر دیدگاه رُش، مقوله‌ها به لحاظ ادراکی قابل مرزبندی نیستند و فقط هسته معنی به ما امکان می‌دهد یک مقوله را از مقوله دیگر، آن هم نه با قطعیت، جدا نماییم. به بیان دیگر، به دست دادن تعریفی جامع و مانع از مقوله‌ها با واقعیت روان‌شناختی مقوله‌بندی مفهومی سازگاری ندارد، بلکه، مطابق نظریه رُش (همان)، در مقوله‌بندی مفهومی مهم این است که آن عضو از هر مقوله مفهومی را که بیشترین ویژگی‌های آن را بازنمایی می‌کند به عنوان برجسته‌ترین عضو در نظر بگیریم.

بر پایه مقوله‌بندی مفهومی که الگوی شناختی آرمانی شده ارائه می‌دهد می‌توان تطوّرهای معنایی (semantic shifts) را مبتنی بر التزام‌های شناختی تبیین کرد.

ذیل این الگو، معمول آن است که مدل خوشه‌ای از ترکیب چند مدل شناختی اولیه شکل بگیرد، اما مدل شعاعی از طرحواره‌های انتزاعی بهره می‌برد، به طوری که اعضای آن بر پایه گسترش انطباق‌های مفهومی پیرامون هسته معنی قرار بگیرند. مقوله‌بندی شعاعی (radial categorization)، در واقع، عبارت است از بسط مجازی یا استعاری طرحواره‌های معنایی (semantic schemas) دوزادور طرحواره هسته معنی یا طرحواره مرکزی. طرحواره مرکزی

(core schema) چهارچوب‌های شناختی برای تفسیر پدیده‌ها، فرآیند تولید و درک پیام، و برساختن انگاره‌های انتزاعی فرد/جمع ساخته از تجربه‌های مقوله‌بندی شده را نشان می‌دهد. لیکاف (۱۹۹۰) ارائه مثال را بهترین روش برای مقوله‌بندی مفهومی ذیل الگوی شناختی آرمانی شده می‌داند.

۳. رُخ و رو(ی): تاریخ تصوّرات ایرانی‌زبانان در آیینۀ نظریۀ پیش‌نمونی

تا این‌جا بیان شد که مطالعات معنی‌شناختی شناخت پایه به ملاحظه سه اصل زمانمندی، پویایی ارتباطات زبانی و تنوعات فرهنگی صورت می‌پذیرد. این سه اصل به جنبه‌های فرازبانی (meta-lingual aspects) در این حوزه پژوهشی اعتبار نظری می‌بخشند. به همین پشتوانه است که روش‌شناسی معنی‌شناسی شناختی، به جای تکیه بر روی‌کرد سلسله‌مراتبی و التزام به رشته‌ای از توصیف‌های صوری، متکی بر روی‌کردهای میان‌رشته‌ای کاربردپایه است. با وجود این، ادبیات اقوام ایرانی‌زبان، به‌ویژه خزانه غنی متن‌های نظم و نثر فارسی، هنوز جایگاه بایسته خود را در مطالعات معنی‌شناختی شناخت پایه به دست نیاورده‌است، حال آن‌که دهه‌هاست در دیگر زبان‌های هم‌خانواده فارسی، به‌ویژه زبان‌های حوزه اروپای غربی، پویش‌های تازه برای آزمون ظرفیت‌های معنی‌شناسی تاریخی-فقه‌اللغوی در تجزیه و تحلیل‌های شناخت پایه معنی شکل گرفته است (برای آگاهی بیشتر، بنگرید به گیرتس ۱۳۹۵: ۴۷۷ تا ۴۸۹).

بر همین اساس، در مقاله حاضر، مطابق تعبیر هشت (بنگرید به بخش ۲) به طرح نمونه‌ای از تاریخ تصوّرات اقوام ایرانی‌زبان می‌پردازیم. نخست، خواهیم کوشید، با بررسی داده‌های ریشه‌شناختی مربوط از منظر تاریخی-فقه‌اللغوی، شمایلواره‌های پیش‌نمونی از دو واژه 'رُخ' و 'رو(ی)' را که -به‌ویژه- در ادب غنایی فارسی کاربرد بسیار یافته‌اند ذیل الگوی شناختی آرمانی شده قرار دهیم؛ سپس، با تکیه بر داده‌های پیکره‌ای استخراج شده از متون نظم و نثر فارسی، مشخصاً شواهدی از جنبه‌های پیش‌نمونی 'رُخ' را ارائه کنیم که تجربه‌های درازآهنگ تاریخی-فرهنگی بازنمایی بسیاری از آن‌ها را به صور خیال در ادب فارسی واگذارده‌اند^۴ (برای سنجش صحت استناد به یکایک شاهدهای متنی در این مقاله، بنگرید به سامانه جست‌وجوی دادگان فرهنگستان زبان و ادب فارسی: ذیل مدخل 'رُخ').

۱.۳ رُخ و رو(ی)؛ سیرِ تطوّرِ معناییِ دو واژه، و انطباق‌های مفهومی رُخ با $\sqrt{\text{rauk}}$

در دستگاه ریشه‌شناسی زبان‌های ایرانی، ریشه (root)، بنا بر مجموعه‌ای از قانونهای مدون، در عین حال که پایه شکل‌گیری ماده‌های صرف فعل (verbal stems) است، می‌تواند سایر مقوله‌های دستوری، نظیر قید، صفت و اسم را نیز شکل دهد. بررسی سازوکارهای بسط معنی بر اساس ریشه در زبان‌های ایرانی وابستگی تام به کارکرد چنین قانون‌هایی دارد. در سطح آوایی-معنایی، قانون گردش مصوتی (ablaut)، و در سطح ریخت‌شناختی-آوایی، قانون بارتلمه (Bartholomae's Law) از جمله استلزام‌های این نظام ریشه‌شناختی به شمار می‌روند. بر این اساس، باسازی مشتقات هر ریشه ایرانی باستان بی تکیه بر این دو قانون مهم آوایی ممکن نیست (برای آگاهی بیشتر، بنگرید به قریب ۱۳۸۳).

جدول زیر سیر تطوّر کاربرد ماده مضارع و صفت مفعولی (معادل بن ماضی در فارسی امروز) برآمده از $\sqrt{\text{rauk}}$ (از ایرانی باستان به ایرانی میانه غربی، و از ایرانی میانه غربی به فارسی نو) را بنا بر یکی از ماده‌های قانون بارتلمه ($\sim\text{xt}$ > $\sim\text{k} + \sim\text{t}$), در سه حالت ممکن از قانون گردش مصوتی، یعنی ضعیف (weak)، قوی (guṇa) و بالانده (vr̥ddhi)، نشان می‌دهد:

Weak			guṇa			vr̥ddhi		
O.Ir.	M.W.Ir.	N.Prs.	O.Ir.	M.W.Ir.	N.Prs.	O.Ir.	M.W.Ir.	N.Prs.
$\sim\text{uk-} (+\text{s} + \text{a} > \sim\text{uxša-})$	$\sim\text{uxš-} (> *s)$	-	$\sim\text{auk} (+\text{a} > \text{auča-})$	$\sim\text{ōž-} (> z)$	$\sim\text{ūz-}$	-	-	-
ruk-	$\text{ruxš-} (> *s)$	-	-	-	-	-	-	-
abi-ruk	-	-	$\text{abi-}\sqrt{\text{rauk-}} (+\text{a} > \sim\text{rauča-})$	$\text{ab-rōž-} (> z)$	āf-rūz-^5 $\text{f}^{\text{ap}}\text{-rūz-}$	-	-	-
$*\text{vi-ruk-s} > * \text{vi-ruxš}$	-	$\text{b}^{\text{p}}\text{ruxš-}$	-	-	-	-	-	-
Weak			guṇa			vr̥ddhi		
O.Ir.	M.W.Ir.	N.Prs.	O.Ir.	M.W.Ir.	N.Prs.	O.Ir.	M.W.Ir.	N.Prs.
$\sim\text{ux-t}$	$\sim\text{ux-t}$	$\sim\text{ux-t}$	$\sim\text{aux-t}$	$\sim\text{ōx-t}$	$\sim\text{ūx-t}$	-	-	-
rūx-t	-	-	-	-	-	-	-	-
abi-rux-t	-	-	abi-raux-t	ab-rōx-t	af-rūx-t f}^{\text{ap}}\text{-rūx-t}	-	-	-

باز این که، بنا بر داده‌های ریشه‌شناختی، رُخ (/rux/) -چه به معنی گونه، چه تمامت چهره- واجد حتی یک واژه هم‌خانواده در زبان‌های ایرانی باستان و ایرانی میانه غربی نیست. آن سو، در ایرانی میانه شرقی است که فقط یک شاهد کاربردی کاملاً قابل تطبیق با رُخ < دو رُخ / رُخان (مترادف با گونه / دو گونه / گونه‌ها) می‌توان یافت: /rwx-t-h/ در سغدی^۶

(برای آگاهی بیشتر، بنگرید به گرشویچ (Gershevitch I.) ۱۹۵۴: §1217). با تکیه بر همین داده‌های ریشه‌شناختی -از یک سو- و بررسی یکایک موارد کاربرد 'رُخ' در پیکره فرهنگستان زبان و ادب فارسی -از سوی دیگر، مقاله حاضر، در نگاهی کلی، به بررسی این فرضیه بنیادین می‌پردازد که رُخ نیز -همانند یکایک مندرجات جدول بالا- می‌تواند بازنماینده هسته معنایی $\sqrt{\text{rauk}}$ باشد، آن هم، در حالی که روایت هم‌چنان قوی‌تر ریشه‌شناسانه آن را برآمده از $\sqrt{\text{sraux}}$ (* $\sqrt{\text{hraxv}}$) می‌داند (بنگرید به بخش ۴). رسیدن به پاسخی تفصیلی برای چنین فرضیه‌ای مستلزم کاربست نوعی روش‌شناسی تلفیقی با رویکرد در زمانی است، به نحوی که هم با مبانی نظری زبان‌شناسی تاریخی-فقه‌اللغوی هم‌خوانی بیابد، هم با ملاحظات و الگوهای روش‌شناختی معیار در معنی‌شناسی شناختی، به‌ویژه در چارچوب نظریه پیش‌نمونی رُش (۱۹۷۸)، قابل تطبیق باشد (بنگرید به بخش ۵). با این‌همه، تا پیش از آن که بر اساس تلفیق روش‌شناختی این دو رویکرد- به روش‌شناسی احتمالاً کارآمدی در تجزیه و تحلیل شواهد ریشه‌شناختی بالا- ناظر به هر دو روایت قوی و ضعیف- درباره ریشه 'رُخ' در بخش ۴ برسیم، ضرورت دارد، بنا بر همان رویکرد معمول هم‌زمانی، و به پشتوانه تمام آنچه از داده‌های لغت‌نامه‌ای مربوط به واژه 'رُخ' در دست است، به مقایسه مفهوم‌شناختی آن با واژه 'رُوی' در برخی شاهدهای متنی پرداخته، بر اساس پیش‌نمون حاصل از هسته معنایی این دو، مدلی خوشه‌ای از زنجیره مفهومی مربوط به معادل‌های کاربردی آن‌ها در فارسی نو را پیش‌نهاد کنیم، و سپس طرحواره پیش‌نمونی حاصل از آن را با طرحواره‌های تصویری طبقه‌بندی‌شده بر اساس داده‌های پیکره‌ای از واژه 'رُخ' در گستره متن‌های نظم و نثر کلاسیک فارسی مقایسه نماییم.

۱.۱.۳ داده‌های لغت‌نامه‌ای

در قاموس، مترادف (هم‌معنایی) عبارت است از «اتحاد در مفهوم، و گفته اند توالی الفاظ است که دلالت آنها مفرد بود، بر شیء واحد به اعتبار واحد» (بنگرید به دهخدا: ذیل مدخل مترادف). بر اساس چنین تعریفی، در لغت‌نامه‌های امروز، واژه‌های پیش‌رو هستند: دیدار، دیم، چهره، چهر، روی، رخ، دو رخ، دو رخسار، رخسار، رخساره، مرآی، مشهد، جمال، مقابل مخبر، وجه، سیما، صورت، طلعت، عارض، عذار، قدام، لقاء، منظر، منظره، صورت آدمی، مَحْیا، دیباچه، مطلع، مَعْرِف، نَقَبه، جَبَله، جَبَله، تُرعه، رُواء، صَفح، صَفْحَة الوَجْه، صَحِیفَة الوَجْه (بنگرید به دهخدا، ذیل مدخل هر یک از واژه‌ها؛ برای مقایسه، بنگرید به الزمخشری ۱۳۴۲: ۱۷۶ تا ۱۷۸).

معنی‌شناسی شناختی، فقه‌اللغة ایرانی و ادب فارسی: ... (محمد رضا شادمانی و دیگران) ۸۷

با این همه، رُخ و رُخسار^۹ و رُخسار<ه> مصداق‌های معنایی تا حدی مستقل از یک‌دیگر نیز یافته‌اند؛ یعنی، اطلاق 'رُخ' -مانندِ رو(ی)- بر تمام چهره، و -در مقابل- ترجمه 'خَد' به رخسار، عارض، اُجنه، وُجنه، وُجنه، وُجنه، عِنار، ممسوح، خُاته، رُخساره، عِنار، صَفح وجه، مَحْیا (بنگرید به همان‌ها، ذیلِ مدخلِ هر واژه).

۱.۱.۱.۳ صورتِ مکتوبِ 'رُخ' هم در فارسی سه مدخلِ قاموسیِ جداگانه دارد (برای مقایسه، بنگرید به حسن‌دوست ۱۳۹۳: ذیلِ مدخل‌های ۲۵۵۰ تا ۲۵۵۲):

رُخ ^(۱)	رُخ ^(۲)	رُخ ^(۳)
هر یک از دو گونه ^{۱۱} بر چهره ^{۱۲}	مهره‌ای در شطرنج ^{۱۳}	مرغی عظیم در هندوستان
«از اسب پیاده شو بر نطح زمین نه رُخ ...»	«از اسب پیاده شو بر نطح زمین نه رُخ ...»	-

۲.۱.۱.۳ 'روی' هم در دو مدخلِ قاموسی آمده‌است (برای آگاهی بیشتر، بنگرید به همان: ذیلِ مدخل‌های ۲۶۵۹ و ۲۶۶۰):

رو(ی) ^(۱)	رو(ی) ^(۲)
جانب پیش سر که از پیشانی شروع شده به زرخ ختم می‌شود	فلزی سُرخ‌رنگ
«گویند روی سُرخ تو سعدی که زرد کرد؟»	«گویند روی ^{۱۴} سُرخ تو سعدی که زرد کرد؟»

۲.۱.۳ نمونه‌هایی از گستره کاربردِ رُخ^(۱)، رُخسار<ه> و رو(ی)^(۱)

۱.۲.۱.۳ فرُخ رخ، زردرخ، مهررخ، لعل‌رخ، گل‌رخ، تمام‌رخ، نیم‌رخ، شاه‌رخ، پری‌شاه‌رخ (شَه-، ماه‌رخ (مَه-، سیاه‌رخ (سیَه-، ساده‌رخ، گشاده‌رخ، پوشیده‌رخ، زهره‌رخ، تازه‌رخ، غازه‌رخ، لاله‌رخ، پری‌رخ (کُشانی ۱۳۷۲).

۲.۲.۱.۳ رُخسار<ه>: گُل‌رخسار، پهن‌رخسار، تازه‌رخسار<ه> (همان).

۳.۲.۱.۳ رو(ی): گدارو(ی)، صحرارو(ی)، آب<کرو(ی)، آفتاب‌رو(ی)، خوب‌رو(ی)، سخت‌رو(ی)، درشت‌رو(ی)، زشت‌رو(ی)، مشت‌رو(ی)، صبح‌رو(ی)، لوح‌رو(ی)، گستاخ‌رو(ی)، فراخ‌رو(ی)، سرخ‌رو(ی)، شوخ‌رو(ی)، زردرو(ی)، گردرو(ی)^{۱۵}، تندرو(ی)، پُرو(ی)، تُرش‌رو(ی)، خوش‌رو(ی) (ناس-، پاک‌رو(ی) (ناس-، گیلک‌رو(ی)، یک‌رو(ی)، تاریک‌رو(ی)، نیک‌رو(ی)، گل‌برگ‌رو(ی)، بُزرگ‌رو(ی)^{۱۶}، سگ‌رو(ی)، کم‌رو(ی)، هم‌رو(ی)، پریشان‌رو(ی)، دشمن‌رو(ی)، شیرین‌رو(ی)، پائین‌رو(ی)، گاورو(ی)، دورو(ی)،

نکوروی (ی)، (نیکو-، رنگ‌وروی (ی)، چشم‌وروی (ی)، بی‌چشم‌وروی (ی) ماهروی (ی) (مه-، سیاه‌رو (ی) (سیه-، ساخته‌رو (ی)، فاخته‌رو (ی)، نهفته‌رو (ی)، ساده‌رو (ی)، گشاده‌رو (ی)، خنده‌رو (ی)، پوشیده‌رو (ی)، تازه‌رو (ی)، هرزه‌رو (ی)، ستیزه‌رو (ی)، پاکیزه‌رو (ی)، لاله‌رو (ی)، آبله‌رو (ی)، قبله‌رو (ی)، اخمه‌رو (ی)، بی‌رو (ی)، پری‌رو (ی) (همان).

۴.۲.۱.۳ رُخ (۱) و رو (ی) (۱): برخی شاهد‌های متنی: «لقوه کژ گشتن رخ از یک سو // میل شدق آورد ز جانب رو» (سنائی)؛ «از رخ و روی تو رنگی تابناک آمد بچشم // وز سر زلف تو بوی سربمهر آمد بما» (سیف فرغانی)؛ «بینی پخش دید و روئی زشت // چشم چون آتش و رخ از انگشت» (سنائی)؛ «رخ تو بر طبق روی تو بدان ماند // که بر رخ گل سرخست روی لاله آل» (سیف فرغانی).

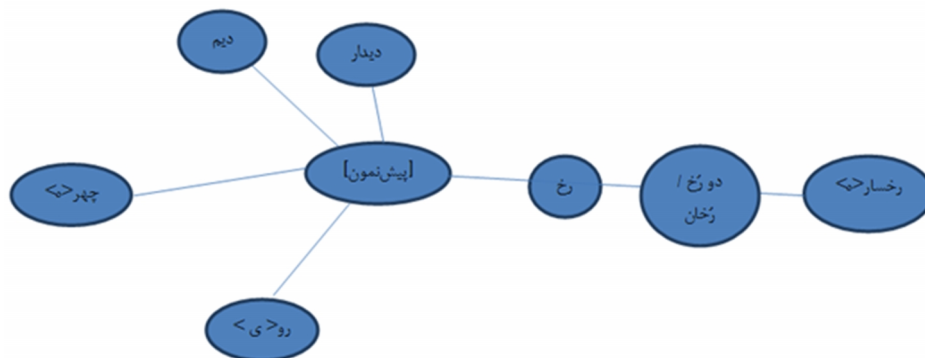
۲.۳ پیکره رخ (۱) (از آغاز ادب کلاسیک فارسی تا پایان قرن نهم)^{۱۷}؛ دانش

دائرةالمعارفی رویاروی دانش لغت‌نامه‌ای

خیررتس (۱۹۸۸) از میان فرضیه‌های معتبر درباره خاستگاه‌های نظریه پیش‌نمونی پنج فرضیه را ارائه می‌دهد؛ نخست: فرضیه پیکرشناختی (physiological)^{۱۸}، که پیش‌نمونی (prototypicality) را حاصل ساختار دستگاه ادراکی انسان می‌داند؛ دیگر: فرضیه ارجاعی (referential)، که پیش‌نمونی را حاصل سطح‌های ناهم‌پوشان از تناسب‌ها میان اعضای کانونی و پیرامونی یک مقوله معنایی می‌انگارد؛ سدیگر: فرضیه آماری (statistical)، که بسامد کاربرد را پایه پیش‌نمونی یک مقوله معنایی می‌شمارد؛ چهارم: فرضیه روان‌شناختی (psychological)، که غنای مفهومی هر مقوله معنایی را به واسطه حمل تمام جزئیات به مفهوم واحد نشان می‌دهد. فرضیه اخیر متضمن کانونی‌شدگی (تراکم) مفهومی در هر مقوله بر پایه صرفه‌جویی در کاربست قوای شناختی است. این فرضیه، در عین حال، واجد همان انعطاف‌پذیری در معنی‌شناسی واژگانی است که معنی‌شناسی تاریخی-فقه‌اللغوی از آن بهره می‌جوید. از دیدگاه خیررتس، تمام مفاهیم پیش‌نمونی در معنی‌شناسی در زمانی نیز کاربرد می‌یابند؛ زیرا این نظریه، در واقع، گسترش هسته معنی در دامنه کاربرد مصداق‌های پیرامونی دورنزدیک به آن را بررسی می‌کند. بنا بر این روی‌کرد، اعضای بارزتر -یا، به بیان دیگر، نزدیکتر به مرکز- دامنه معنایی باثبات‌تری دارند (بنگرید به گیررتس ۱۳۹۵: ۴۷۷ تا ۴۷۹).

معنی‌شناسی شناختی، فقه‌اللغة ایرانی و ادب فارسی: ... (محمد رضا شادمانی و دیگران) ۸۹

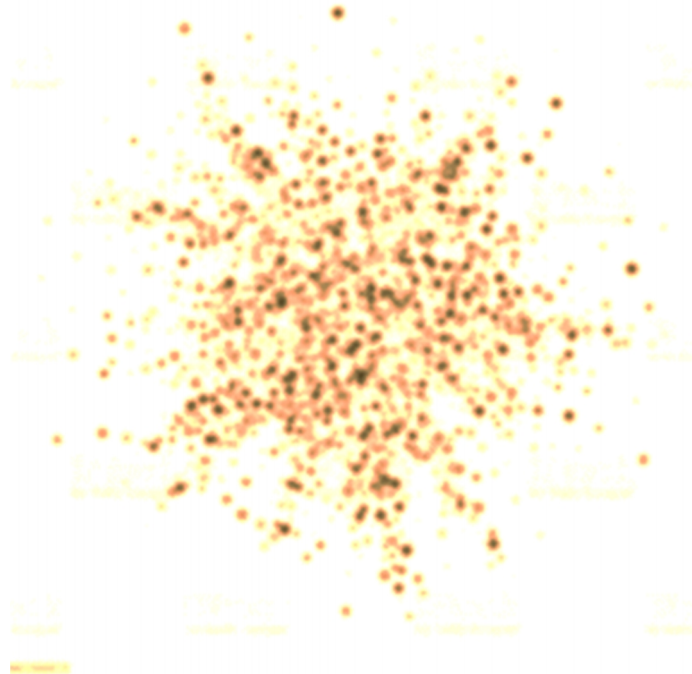
بنا بر آنچه در بخش پیشین آمد، از رخ (۱) و شبکه معنایی پیرامون آن در لغت‌نامه‌ها می‌توان به پیش‌نمونی قراردادی رسید؛ در حالی که چنانچه مؤلفه‌های فرهنگی-اجتماعی در نظر گرفته شود، ممکن است به مدل یا مدل‌هایی دست یابیم که به جای برجسته‌سازی قریحه محقق در انتخاب مقوله‌ای خاص به عنوان هسته معنی- نشان‌دهنده تجربه‌های مشترک تاریخی اهل یک فرهنگ یا اجتماع باشد (سند؛ مثلاً، این‌جا، توجه به اهمیت تاریخی پوشیدگی تمام یا بخشی از چهره در فرهنگ ایرانی - از رسوم درباری گرفته تا سنت رومنا در سطح عام- می‌تواند ما را به پیش‌نمون آشکارگی و مقوله‌بندی مفهوم به پشتوانه آن در مدلی خوشه‌ای برساند:



مدل ۱. مقوله‌بندی خوشه‌ای ترادف واژگانی بر اساس پیش‌نمون مفهومی پیدایی/پنهانی اجزاء صورت:
 «روزه‌داریم رخ پیوش ار نه // روز بر ما دراز خواهی کرد» (امیر خسرو)
 «چرخ پوشیده رخ خویش به سنجاب سحاب // در پس پرده شده مهر جهانتاب مقیم» (شرف‌الدین یزدی)

۱.۲.۳ اما، هم‌چنان که از شاهدهای پرشمار در داده‌های پیکره‌ای از متون نظم و نثر فارسی^{۱۹} بر می‌آید، رخ (۱)، استلزام طرحواره‌ای-تصویری مدور در طیفی از سفید تا زرد-سرخ دارد که تداعیگر تابندگی/درخشندگی، صیقل خوردگی یا جاهی-پالودگی است:

۱.۱.۲.۳ گرد^{۲۰}: «خدمت زلف و رخ کنند از بی سنبل و سمن // شانه در آن مربعی آینه در مدوری» (خاقانی)؛ «تا رخ تو بدلبری دایره جمال شد // ساخت زمانه از رخت نقطه فتنه خالرا» (فلکی)؛ «در سخن معنی لفظش مایه آب حیوه // گرد رخ مضمون خطش نزهه لناظرین» (سیف فرغانی)؛ «چه بگویم صفت نور رخ نان تَنک // از سر سفره بأفلاک رساند انوار» (بسحق اطعمه).



۲۱

تصویر ۱. طرحواره تصویری فرضی از انطباق مفهومی گرده‌نان پُردانه با رخسار پُرخال:
«قرص روی نان پهن از بسکه خالش بر رُخست // دعوی آندر حُسن با ترکان مهوش می‌کند»
(بسحق اطعمه)

۲.۱.۲.۳ سفید: «نگاری برُخ رشک حور بهشت // ز پاکیش خوی و ز خوبی سرشت»
(اسدی)؛ «گشت سیه‌سپید و خوش چشم من از خیال تو // تا دهم در آینه از رخ و زلف تو
نشان» (مجیرالدین بیلقانی)؛ «ای ز رخ و طره تو مستفاد // چشم مرا رنگ بیاض و سواد»
(عماد فقیه)؛ «یکی شهر کافورگون رخ نمود // که گفתי نه از گل که کافور بود» (نظامی)؛ «از
عاج بیکزمان دو رخ بتراشم // گر زانک رخ سفید می‌خواهد شاه» (خواجو)؛ «نمود زلف و رخ
آن پسر سیاه و سفید // بماند دیده جان باز در سیاه و سفید» (بدر شیروانی).

۳.۱.۲.۱ زرد-سرخ (> برافروخته): «چون لاله سرخ گشت رخ من ز خون تو // زانپس
که زرد بود چو دینار جعفری» (فرخی)؛ «سروی بُدی بقَد و برُخ لاله // اکنون برخ زیر و
بقَد نونی» (ناصر خسرو)؛ «در طاق دو ابرویش خورشید نمان گشته // زیبا صمنی بر رخ یاقوت
عدن دارد» (نظامی)؛ «خون جگر که بر رخ خواجو چکیده است // یاقوت پاره‌ایست که در

معنی‌شناسی شناختی، فقه‌اللغة ایرانی و ادب فارسی: ... (محمد رضا شادمانی و دیگران) ۹۱

زر نشانده‌اند» (خواجو)؛ «جان عشاق سپند رخ خود میدانست // و آتش چهره بدین کار برافروخته بود» (حافظ)؛ «رنگش که عجب شفق نسق بود // خورشید رخ ترا شفق بود» (جامی).

۴.۱.۲.۳ نورانی، درخشنده، صیقل خورده > شفاف: «وگر آن نور که بر دو رخ نورانی تُست // در دلت بودی جای تو بُدی خلد برین» (مسعود سعد)؛ «از رخ خوب تو آئینه بماند واله // در خم زلف تو اندیشه بماند گمراه» (نجیب)؛ «همه اطراف خانه لمعه برق // زان رخ لامع و می برآق» (انوری)؛ «زلفت بخار آب رخ آبدار تُست // گر هیچگونه بوی بخور آید از بخار» (ادیب صابر)؛ «شده انواع زهترا لب نوشین او موضع // شده اسباب عشرترا رخ رنگین او معدن» (وطواط)؛ «هلال عید پدید آمد از کنار فلک // منیر چون رخ یار و به خم چو قامت من» (انوری)؛ «نور رخ او چو شعله‌ای زد // خود را ز فروغ آن بدیدیم» (عطار)؛ «صبح رخ او پدید آمد // ما جمله صبحیان از اینیم» (عطار)؛ «بردار پرده از رخ تا حضرت الهی // گردد ز چهر مهرت پُر روز روشنایی» (سنائی)؛ «ور خیال آری که چون برداری از رخ زلفرا // از تو قندیل فلک را روشنایی نیست هست» (سنائی)؛ «با رخ و دندانش روز و شب فلک // پوستین ماه و پروین میکند» (انوری)؛ «بنمود رخ و روم بیکبار بشورید // آئین بت و بتگری از دیدن آن بود» (سنائی)؛ «ایرُشک رخ حورا آخر چه جمالست این // ویسرو سمن سیما آخر چه کمالست این» (سنائی)؛ «کلیموار دوصد عاشقند آرستی گوی // ستاده تا تو دهی عرضه رخ تجلیرا» (فرید احول)؛ «همینک در تو اثر کرد شرم عثمانی // شود ز رنگ دو رخ چهره تو ذوالنورین» (سیف فرغانی)؛ «آتش هیبت شه دود برانگیخت ز هند // هندوانرا رخ از آن دود سیه گشت چو قیر» (جرفادقانی)؛ «گه بر رخ تو از کف موسی بود نشان // گه بر لب تو از دم عیسی بود اثر» (عبدالواسع جبلی)؛ «در روضه صبوری ز رخ حور نه دارم // بی نور تجلی هوس طور نه دارم» (عماد فقیه)؛ «با خیال رخ زیبای تو اصحاب کمال // طوطیانند که از آینه در گفتارند» (کمال خجندی)؛ «چو بودش با رخ و گیسوی او میل // دمیدش در نفس والشمس واللیل» (خواجو).

۵.۱.۲.۳ پالوده: «ابر کفش کرده جهان بوستان // شسته سواد از رخ هندوستان» (امیر خسرو)؛ «صفا گر از انرُخ نگیرد بماند // چو آب بهاری مکدر شکوفه» (سیف فرغانی)؛ «بخنده گفت که حافظ خدایرا مپسند // که بوسه تو رخ ماها بیالاید» (حافظ)؛ «وگر نصیحت دل میکنم که عشق مبارز // سیاهی از رخ زنگی باب میشویم» (سعدی)؛ «مصطفائی به صفای دو رخ و لعل تو آل / ابرو و خال سیاه تو هلالست و بلال» (جامی).^{۲۲}

۲.۲.۳ رخ (۱)؛ شاهد‌های برگزیدهٔ متنی از انواع تشبیهات و استعارات

۱.۲.۲.۳ در انواع تشبیه، به عنوان مشبّه (مستعاره): «نهی بر فرق مشکین تاج زرین // بیارائی مه رخ را پیروین» (فخرالدین اسعد)؛ «با رخ رخشان چون گرد مهی بر فلکی // بر سماوات غلی بر شده زیشان لهبی» (منوچهری)؛ «الا تا نرگس خوبان همی بر مشتری تابد // بوکشان در شکنج زلف رخ چون ماه جوشنور» (عنصری)؛ «می زعفرانیت بادا بکف بر // پیش اندرون ارغوانرخ نگاری» (قطران)؛ «ایرخ خوبت بمثل آفتاب // چون بمثل گویم بل آفتاب» (سوزنی)؛ «در فراق تو از این سوخته تر باد پدر // بی چراغ رخ تو تیره بصر باد پدر» (خاقانی)؛ «سوگند میخورم بهشت و لقای حور // یعنی به طلعت رخ خورشیدپیکرت» (مجد همگر)؛ «ناگاه خیال صنم در نظر آمد // مهر رخ او سر زد ازین مطلع غرا» (سامان ساوجی)؛ «جمشید افریدون علم اسکندر داراحشتم // ایران و توران بود کم شرقا و غربا داشته خورشید طلعت ماهرخ خاقان عالم شاهرخ // بر راه او صد راه رخ شاهان والا داشته» (عبدالرزاق سمرقندی)؛ «نتابد از رخ بیضامثالت آلا نور // نیاید از کف دریانوالت آلا بر» (جامی).

۲.۲.۲.۳ در تشبیه مضمیر یا استعارهٔ مکئیّه: «هرانگاهی که روی او نبیند چشم بیخوام // بآب اندر نهان گردد ز تاب آن رخ تابان» (قطران)؛ «از رخ او خیمهٔ من آسمانی دیگرست // وز قد او خرگه من بوستانی دیگرست» (جبلی)؛ «مرداندخت رخ در نقاب کشید تا سراسر جهان سیاه گشت» (فرامرزن خداداد)؛ «بیا ایشمس تبریزی تیر // بدانرخ نور ده دیدار مارا» (مولوی)؛ «حقرا ندید آنک رخ خوب من ندید // باری نظاره کن رخ انوارگسترم» (عراقی)؛ «از رخ جهان پرنور کن چشم فلک مخمور کن // از جان عالم دور کن این انلّهانرا ساعتی» (مولوی)؛ «دیدیم باز آنرخ زیبا علی الصباح // امروز صبح ما چه مبارک دمیده بود» (کمال خجندی)؛ «بخاک پای تو سوگند و نور دیدهٔ حافظ // که بیرخ تو فروغ از چراغ دیده ندیدم» (حافظ)؛ «ایدل بیا و در رخ آنحور مینگر // بفگن حجاب ظلمت و در نور مینگر» (شجاع)؛ «زیر نقاب جعد مسلسل رخ تو کرد // شرح بطون ذات و ظهور تعینات» (جامی).

۳.۲.۲.۳ در انواع تشبیه، توأمان، به عنوان مشبّه، و مشبّهٔ به (مستعارمنه): «هنگام گلست ای بدو رخ چون گل خودروی // هم‌رنگ رخ خویش بیاغ اندر گل جوی» (فرخی)؛ «از شرم رخ چون مه وان عارض گلرنگت // مه در کلفی رفته گل در عرقی ماندست» (جمال‌الدین اصفهانی)؛ «دیدم رخ او و عکس خورشید در آب // معلوم نمیشد که کدامست

معنی‌شناسی شناختی، فقه‌اللغة ایرانی و ادب فارسی: ... (محمد رضا شادمانی و دیگران) ۹۳

رُخْش» (جمال‌الدین اصفهانی)؛ «ز اخترم نظری سعد در رهست که دوش // میان ماه و رخ یار
من مقابله بود» (حافظ).

۴.۲.۲.۳ در تشبیه تفضیل: مرجح‌دانستن رخ، به عنوان طرفی از تشبیه، بر طرف دیگر:
«فی التشبیه المرجوع عنه و این چنان بود کی شاعر از تشبیه کرده بازایستد و بازگرداند و چیزی
ثابت کرده را نفی گرداند بقلب بر سبیل مبالغت چونانکی روی را بماء قیاس کند و رخ را بلاله
و آنگه بازگوید ماه را کسوفست و لاله نیاید» (رادویانی)؛ «دو رخ و دو لبست برنگ و مزه //
چیره آمد بر ارغوان و شکر» (عنصری)؛ «چون دو رخ او گر قمرستی بفلک بر // خورشید
یکی ذره بنور قمرستی» (عنصری)؛ «زمانه رخم مرا ای برُخ ستیزه ماه // خطی کشید بران
عارض سپیدسیاه» (فرخی)؛ «شکل رخ و زلف تو گیرد اگر // بندد از مشک کلل آفتاب»
(سوزنی)؛ «پیش ماه دوهفته رخ تو // ماه و خورشید طفل یکهفته‌ست» (عطاری)؛ «در صف
نیکوان به مقام مفاخرت // خواهند از رخ تو نظر ماه و آفتاب» (انوری)؛ «با آفتاب و ماه و
ستاره‌ست آسمان // گوئی که نسخت رخ تو آسمان گرفت» (قوامی)؛ «ای زیر زلف پُرچین
ارتنگ چین نهاده // مه ز آسمان بیشت رخ بر زمین نهاده» (فلکی)؛ «روز از رخ تو چو شعله‌ای
وام کند // تا حشر شود دریده پیراهن شب» (احسیکتی)؛ «گفتم ای ایزد سرشته ز نور // وی
ز عکس رخ تو دیو چو حور» (سنائی)؛ «نور سلطان چهارم اقلیم // پرتوی از رخ رخشان تو
باد» (قمر اصفهانی)؛ «ای گشاده رخ تو عرصه و حجت خورشید // وی گرفته خط تو خطه و
برهان سایه» (نجیب)؛ «گر تو پریُرخ ز حُسن جانب صحرا روی // فتنه شود آفتاب ماه شود
مشتری» (نظامی)؛ «نیست با رنگ لب او درجهان بیجاده // نیست چون نور رخ او بر فلک
سیاره» (جبلی)؛ «خورشید که شاه پیشگاهست // شد پیش رخ تو پیشکاره» (عطاری)؛ «خورشید
ز برق رخ تو چشم بندد // کافزون ز زجاجه‌ست و ز مشکوه افندی» (مولوی)؛ «وان سوخته
کآتش همه تاب رخ او دید // زو دعوی النار ولا العار برآمد» (عراقی)؛ «قمر کبودرخ از بهر
آن بود که زدست // بدست حُسن بتم در رخ قمر ناخن» (ابن یمین)؛ «با رُخْش لاله ندانم بچه
رونق بشکفت // با قدش سرو ندانم بچه یارا برخاست» (سعدی)؛ «پیش روی تو ماهرا
چه وجود // که رخ تست ما هو المقصود» (کمال خجندی).

۳.۲.۳ ترکیب‌های استخراج‌شده از انواع تشبیهات و استعارات در پیکرهٔ رخ^(۱)

۱.۳.۲.۳ ترکیب‌های وصفی: «رُخ زهرا» (مُنجیک)، «~ روشن» (کسائی، ابوالفرج رونی)، «دو ~ لعلفام» (فرخی)، «سرخ~» (اسدی)، «~ روزگون» (،)، «~ رخشان» (عنصری، قطران، منوچهری)، «~ رنگریز» (مسعود سعد)، «~ سرخفام» (ایران‌شاه)، «گلگون~» (فخرالدین اسعد)، «~ لعلفام» (ایران‌شاه)، «~ رنگین» (فرخی // ادیب صابر // بهاء ولد)، «~ گلگون» (فرخی)، «~ پُرنور» (ناصر خسرو)، «~ گلفام» (قطران)، «~ آذرافروز» (ایران‌شاه)، «~ خوب لامع» (برهانی نیشابوری)، «دو ~ نورانی» (مسعود سعد)، «دیبا~» (مسعود سعد)، «~ مهوش» (مسعود سعد)، «~ خورشیدوار» (مختاری)، «دو ~ رنگین» (وطواط)، «~ زرنیختنگ» (سوزنی)، «~ خورشیدفش» (قوامی)، «~ روزنما» (رضی‌الدین)، «آهین~» (مجیرالدین)، «~ شنگر فرنگ» (عمادی)، «~ گهربار» (عطار)، «~ زرین» (مختاری)، «~ زیتونی زیبا» (خاقانی)، «~ مورد» (ادیب صابر)، «~ آتشگر» (نظامی)، «~ بیجاده‌گون» (عمیق)، «~ انور» (جبلی)، «~ گندمگون» (نظامی)، «~ تابان» (وطواط)، «~ سیمین» (فرخی، عطار، حسن غزنوی، امیرمعزی، مجد همگر)، «~ بیضامثال» (جامی)، «~ لاله‌گون» (سوزنی)، «~ لعلی» (کاشفی)، «~ زرین» (حسن غزنوی، مولوی)، «~ شمعی» (خواجو)، «~ ستاره‌ریز» (عطار).

۲.۳.۲.۳ ترکیب‌های اضافی (> ضمنی، صریح): «نور رخ» (قطران، سوزنی، مهستی گنجوی، اخسیکتی، رضی‌الدین نیشابوری، عطار، امیرمعزی، خاقانی، سنائی، فریداحول، مولوی، نجم‌دایه، همام تبریزی، لنبانی، سیف فرغانی، اوحدالدین کرمانی، قمری آملی، شهری، فخرالدین مکی، عراقی، کمال مراغه‌ای، مجد همگر، شاه نعمت‌الله، اوحدی، حافظ، بسحق اطعمه، قاسم انوار، اسیری، بدر شروانی، جامی،)، «نور دو ~» (قطران)، «رنگ~» (اسدی)، «دو ~ لعل» (فرخی)، «~ لعل» (شاهنامه، سوزنی، نظامی، امیرخسرو، ابن‌یمین، سلمان ساوجی، عصمت بخاری)، «عکس~» (کسائی، عنصری، قطران، مهستی گنجوی، سنائی، اخسیکتی، حمیدالدین بلخی، رضی‌الدین نیشابوری، امیرمعزی، عطار، حسن غزنوی، همام تبریزی، روزبه شیبانی، مولوی، جوینی، سیف فرغانی، عراقی، خلیل شروانی، اسفرنگی، قمری آملی، کمال‌الدین اسمعیل، خواجو، ناصر بخاری، حافظ، جلال عضد، اوحدی، عماد فقیه، شاهین شیرازی، سلمان ساوجی، ابن‌یمین، کمال خجندی، جهان‌ملک، اسیری، مکتبی، جامی، بسحق اطعمه، بدر شیروانی، محمود حسینی)، «خورشید~» (ابوالفرج رونی)، «~ لعل» (ایران‌شاه)، «روز~» (عنصری)، «مه~» (فخرالدین اسعد، کمال خجندی)، «آتش~» (مسعود سعد)، «~ نسرین» (انوری)، «سکّه~» (خاقانی)، «ماه~»

(عماد فقیه، جهان‌ملک، هاتفی، اسیری، جامی، بدر شیروانی)، «سیم ~» (سلمان ساوجی)، «چراغ ~» (خاقانی، کمال خجندی)، «لاله ~» (قمری آملی، مولوی)، «روز ~» (عنصری، فرید احول، *خلیل شروانی، ضیاء‌الدین کابلی، قری آملی، سلمان ساوجی)، «گل ~» (قطران، حسن غزنوی، اخسیکتی، سوزنی، لبنانی، دهستانی، جهان‌ملک، عماد فقیه، بدر شیروانی)، «گل رخسار» (فرخی، سلمان ساوجی)، «آفتاب ~» (عطار، دقایقی، لعمه السراج، مجیرالدین بیلقانی، اخسیکتی، مولوی، سیف فرغانی، عراقی، سعدی، ناصر بخاری، امیر خسرو، ابن یمین، اوحدی، جهان‌ملک، شاه نعمت‌الله، عصمت بخاری، اسیری، قاسم انوار، بدر شیروانی)، «شمع ~ان» (عمعق)، «شمع ~» (سیف فرغانی، مولوی، همام، فخرالدین مبارکشاه غوری، اوحالدین کرمانی، شرف‌الدین مرتضی، اسفرنگی، عماد فقیه، شاه نعمت‌الله، اوحدی، خواجه، جهان‌ملک، سیفی بخاری، هاتفی، جامی، عصمت بخاری، اسیری)، «~ گلنار» (بدر شیروانی)، «گلزار ~» (سعدی)، «~ ارغوان» (شاهنامه، مولوی، سلطان ولد)، «دو ~ ارغوان» (کمال‌الدین اسمعیل)، «~ سیب» (قطران، جمال‌الدین عبدالرزاق)، «سیب ~» (نظامی، ناصر بخاری)، «~ کافور» (ناصر بخاری)، «خورشید ~» (کمال‌الدین اسمعیل، ابن یمین، ناصر بخاری، جهان‌ملک، سلمان ساوجی، ابن یمین، بدر شیروانی، اسیری)، «باده ~ <لعل>» (نظامی)، «آتش ~» (سنائی، مجیرالدین بیلقانی، وطواط، عطار، کنمال‌الدین اسمعیل، قمری آملی، ضیاء‌الدین هروی، جهان‌ملک، خواجه، اوحدی، حافظ، مکتبی)، «آتش رخسار» (سلمان ساوجی، جهان‌ملک)، «آتش رخساره» (ناصر بخاری)، «گلشن ~» (مولوی، فخرالدین مبارکشاه غوری، خواجه، مکتبی)، «دییای ~» (اخسیکتی)، «باغ ~» (مسعود سعدی، اخسیکتی، خاقانی، قمری آملی، رفیع‌الدین مرزبان، برهان گنجوی، سلمان ساوجی، جلال عضد، اوحدی، جهان‌ملک، کمال خجندی، اسیری، واصفی)، «صبح ~» (عطار، عراقی، قمری آملی، اسفرنگی، مجد همگر، جهان‌ملک، امیر خسرو)، «آئینه ~» (قمری آملی).

۳.۳.۲.۳ رخ (۱) / رخسار / رخساره در واژه‌های غیر بسیط: «ماهرخ» (انوری)، «مه»

(بدر شیروانی)، «مهرخسار» (بدر شیروانی)، «پریه» (نظامی، سلمان ساوجی)، پریرخسارگی (سعدی)، لاله ~ (شاهنامه، ایرانشاه، مسعود سعدی، سوزنی، نائی، نزاری، خواجه)، گل ~ (عطار، سلمان ساوجی، سیف فرغانی)، آفتاب‌رخساره (نخشبی)، «ارغوان» (قطران).

۴.۳.۲.۳ طرف‌های مقابل رخ (۱) / دو رخ / رخان / رخساره در انواع تشبیهات:

«آب»، «آبنوس» = «رخ و زلف بهم»، «آبی»، «آسمان»، «آل»، «آهن»، «آئینه»: «~ نادیده‌زنگ»،

«آب انگور»، «آتش»: «~ سوزنده»، «آذر»، «~ برزین»، «آفتاب»: «~ تابان»؛ «اختر»: «~ سیاره»، «ادیم»، «ارغوان»، «ارم»، «ام الكتاب»؛ «بادامه»، «باده» «بادرنگ»: «~ مهرگان»، «باغ»: «~ پرگل»، «بت»، «بدر»: «~ منیر»، «برف»، «برگ»: «~ زرد»، «بقم»، «بهار»، «بهی»، «بیجاده»، «بیضا»؛ «پرو»، «پری»، «پیراهن حور»؛ «ترنج»: «~ زرد»، «تشرین»؛ «ثریا»؛ «جام جم»، «جنت»، «جوجم»، «جوز هندی»، «جوزا»؛ «چراغ»: «~ گردون»، «~ حرم»، «چشم»، «چشمه خورشید»، «~ مهر»؛ «حور»؛ «خور»، «خورشید»: «~ زره پوش»، «~ سنبل پرست»، «خیری»: «خیری زرد»، «خون تدرو»؛ «دفتر»، «در»، «دو کون»، «دیبا»: «~ سی روم و شوشتر»؛ «ذهب»: «رای روشن»، «رخام»، «روز»، «روشنائی»، «روم»؛ «زبرجد»، «زجاجه»، «زر»: «~ پخته»، «~ ناب»، «زر زرد»، «زرنیخ»، «زریر»، «زعفران»، «زلیخای حسن»، «زمین»، «زهره»؛ «سپر»، «سپیده»، «ستاره»، «سکه»، «سماک»، «سمن»: «~ زرد»، «سنا»، «سنبله»، «سوسن»، «سهیل»، «سیب»: «~ زرد»، «~ رنگی»، «سیم»: «~ حلال»، «~ خام»، «سوره نور»، «سینه»؛ «شراپهای یاقوت»، «شعری»، «شفق»، «شکوفه»، «شمع»: «شمع فروزان»، «شنبلید»، «شنگرف»، «شیر»، «شیشه»: «~ می»؛ «صباح دولت»، «صبح»، «صفحه»؛ «طبق»، «طلعت»: «~ خورشید»؛ «عاج» «عقیق»، «عنب»، «عید»؛ «فرقد»؛ «قبله زردشت»، «قمر»، «قندیل فلک»؛ «کاغذ»، «کافور»، «کاهربای»، «کوکب»؛ «گل»: «~ احمر»، «~ تازہ {=تازہ ~}»، «~ خودروی»، «~ تر» «~ سپید»، «~ سرخ نضید»، «~ سوری»، «گلبرگ»، «گلزار»، «گلستان»، «گلشن»، «گلنار»، «گندم»، «گوهر»: «~ دینار پرور»؛ «لاله»: «~ حمرا» «~ سنبل حجاب»، «~ سیراب»، «~ نعمان»، «لعل»: «~ پیازکی»، «لؤلؤ»: «~ لالا»؛ «ماه»: «~ شب چارده» «~ منیر»، «گرد»، «ماهپاره»، «ماهی شیم»، «مرآة»، «مشری»، «مشکوه»، «مطلع حسن»، «منشور لطافت»، «مه»: «~ عنبر نقاب»، «~ تابان»، «گرد»، «مهتاب»، «می»: «~ سرخ»، «مینا»؛ «نار»: «~ شگفته»، «نارنج»، «نسترن»، «نسرین»، «نگار»، «نوبهار»، «نور»، «نوروز»؛ «وثن»، «ورد»، «ورق»؛ «یاسمین» «یاقوت»: «~ سرخ»، «ید بیضا» «یوسف».

۴. رخ (۱)؛ $\sqrt{\text{rauk}}$ و ارجاع به جهان پیرامون از منظر فقه اللغوی

۱.۴ روی کرد فقه اللغوی: پیش‌نمونی ریشه در ایرانی باستان و جای‌گرفتن واژه‌های برآمده از آن در مدل شعاعی، بر پایه طر حواره تصویری حاصل از ریشه

۱.۱.۴ همان‌طور که در بخش ۳-۱ اشاره شد، مطابق داده‌های ریشه‌شناختی، رخ (۱) می‌تواند

ذیل یکی از دو ریشه فرضی */sraxv/ (*/hraxv/) و */rauk/ قرار بگیرد. (حسن دوست ۱۳۹۳: ذیل مدخل ۲۵۵۰):

معنی‌شناسی شناختی، فقه‌اللغة ایرانی و ادب فارسی: ... (محمد رضا شادمانی و دیگران) ۹۷

۲.۱.۴ \sqrt{srxav} * \sqrt{hraxv} *: به قیاس \sqrt{srakv} * در سانسکریت، با اسناد هر دو به هندواروپایی \sqrt{sraku} *، به معنی تیغه، کُنج یا زاویه (بنگرید به ارجاع حسن دوست در همان: Pokorny IEW 1001).

۳.۱.۴ \sqrt{rauk} *: در گزارش حسن دوست از این ریشه، دو دیدگاه را حائز اهمیت بسیار می‌دانیم: یکی دیدگاه هرن، که رُخ^(۱) را با /ruxš/ قیاس می‌کند و این هر دو را با 'طلعة' عربی انطباق می‌دهد؛ دیگری، دیدگاه آبایف درباره \sqrt{irux} در آسی دیگوری، و /rūs/ و /tos/، به ترتیب، در ایرونی و دیگوری. وفق این دو، رُخ بخش صاف و بی‌موی صورت است (بنگرید به همان: IEO I/549, GNE 610, Abaev IEO I/549, IEO II/432).

صرف‌نظر از داوری‌های هرن و آبایف، در بررسی‌های ریشه‌شناسانه دیگر درباره این واژه، روی‌کرد ریخت‌شناختی-آوایی غالب است؛ مثلاً، مرگستیرنه /bārxo/ را به صورت \sqrt{upa} - Morgenstierne: \sqrt{hraxva} آورده، که صرفاً نوعی بازسازی صوری وندپایه است (بنگرید به همان: IIFL II/244, id. NEVP 15).

بنا بر دیدگاه هرن و داوری آبایف -مطابق ترتیب حسن دوست (۱۳۹۳)، ذیل مدخل‌هایی که شماره آن‌ها در پی می‌آید- رُخ^(۱) (۲۵۵۰)، رُخسار (۲۵۵۷)، رُخش (۲۵۶۱)، روخ‌چکاد (۲۶۲۸)، رُشست (<رُشته) (۲۵۹۱)^{۳۳}، روز (۲۶۳۹)، روزن (۲۶۴۲)، روشن (۲۶۵۱)، روشن (۲۶۵۰)، روشنا (۲۶۵۲)، روغن (۲۶۵۴)، همه، می‌توانند از \sqrt{rauk} -یعنی از حوزه مفهومی تابندگی/درخشش- برآمده باشند (برای آگاهی بیشتر، بنگرید به همان، ذیل مدخل ۲۶۵۴: آیلرس: Kult 483 mit Anm 36, VSMO 45, VSMO 70؛ برای مقایسه، بنگرید به الزمخشری ۱۳۴۲: ۳۶، 'دُهن' {مربوط است به پیش‌نوشتار سید محمدکاظم امام}، و ۱۲۶، ذیل مدخل 'رُوشن'). باز این که همین حوزه مفهومی را می‌توان بر 'لوچ'، 'لخت' و 'لوت' نیز شامل نمود. به بیان دقیق‌تر، اگر بپذیریم 'لوچ' / 'لخت'، مفهوماً، بازنماینده آن بخش‌هایی از بدن است که پوشیده نیست تصویرگونه‌ای همسان با 'دیدار' (بخش ناپوشانیده / قابل دیدن از چهره {بنگرید به بخش ۲-۳}) به دست خواهد آمد که ما را به سمت این دو ساختار هدایت می‌کند: \sqrt{rauk} * + -a/ و \sqrt{rauk} * + -t- از این منظر، دیگر نیازی به ملاحظه صرفاً آوایی افزودگی /x/ غیراشتقاقی هم نیست (برای مقایسه، بنگرید به حسن دوست، همان: ذیل مدخل ۴۶۲۷). آن‌گاه، از همین منظر -یعنی از پس پذیرش داوری اخیر- می‌توان درباره هم‌ریشگی یا ناهم‌ریشگی 'لخت' و 'لوت' نیز از دیدگاهی نو گمانه‌زنی‌های تازه‌ای به دست داد

(برای مقایسه، بنگرید به حسن دوست، همان: {به ترتیب،} ذیلِ مدخل‌های ۴۶۷۶، ۴۶۲۷ و ۴۶۷۹).

در میان واژه‌هایی که حسن دوست (همان)، ذیلِ مدخلِ ۲۵۵۰، از ایرانیِ نوین شاهد می‌آورد، /ruk/ و خِی در معنیِ 'پیشانی' هم به لحاظِ مفهومی می‌تواند مشتق از $\sqrt{\text{rauk}}$ باشد.

'لُوخَن' (همان: ذیلِ مدخلِ ۴۶۸۲) نیز به معنیِ ماه است^۴، از $\sqrt{\text{rauk}}$. بنا بر دیدگاهِ آیبرس که این واژه را به /rōxan/ پشتو (مترادفِ /rōšan/ در فارسیِ نو) پیوند می‌دهد، می‌توان اطلاقِ /lōxan/ به ماه را بازنمایِ ویژگیِ روشنی / تابندگی / درخشندگیِ ماه دانست (بنگرید به همان: IV/1969 28 Anm. 75 Eilers Persica؛ برای آگاهیِ بیشتر، بنگرید به بارتلمه ۱۳۸۴: ۳، §۵۶، و چئونگ (Cheung J.) ۲۰۰۷: ذیلِ مدخلِ *rauxšn).

۴.۱.۴ رُخسار<ه>: حسن دوست (همان: ذیلِ مدخلِ ۲۵۵۷) /rux.sār/ را بنا بر داوری ریشه‌شناختیِ هُرن دربارهٔ آن به شکلِ /-sār(a) + ~/ مبنایِ کارِ خود قرار می‌دهد. حال آن که، در همین مدخل، ما با /ruxšāla/ پراچی (به عنوانِ معادلِ /ruxsār(a^(g))/ مواجه می‌شویم (بنگرید به همان: Morgenstierne: IIFL II/285, id. NEVP 15, Hom NPSSpr.191. از این منظر، /ruxšāla/ به رُخس از $\sqrt{\text{rauxš}}$ (>-s) + $\sqrt{\text{rauk}}$) نزدیک‌تر می‌نماید تا /-sār(a) + $\sqrt{\text{rauk}}$ (برای مقایسه، بنگرید به حسن دوست، همان: ذیلِ مدخلِ ۲۵۶۱، و بیلی (Bailey H. W.) ۱۹۷۹: ذیلِ مدخلِ -rus)، به این ترتیب، در پرتوِ این داوریِ ریشه‌شناختیِ تازه، می‌توان رُخسار<ه> را با /rūxs/ ایرونی و /roxs/ دیگوری قیاس نمود و آن را نیز از دایرهٔ شمولِ $\sqrt{\text{sraxv}}$ * بیرون آورد. اهمیتِ این نکته، به‌ویژه در آینهٔ دو واژهٔ /rūxsȳd/ (روشن، شفاف، آشکار) و /roxsnaeg/ (سرخ، گلگون)، به هدفِ تطبیقِ مفهومیِ آن‌ها با داده‌هایِ پیکره‌ایِ مندرج در بخش‌هایِ ۳-۲-۱ تا ۳-۲-۱-۴، بسیار قابلِ توجه است (برای آگاهیِ بیشتر، بنگرید به حسن دوست، همان: Abaev IEO II/84, 424, 435f., IV/302).

۵. پیامدهای پیش‌نمونی، $\sqrt{\text{rauk}}$ و الگوی شناختیِ آرمانی شده

جانسن (۱۹۸۳) نظریه‌ای تحت عنوانِ LOGOS یا استدلالِ استعاره‌بنیاد (metaphorical reasoning) دارد. لوگوسِ جانسنیِ کُلّی برآمده از تجربه است که متغیرهایی چون فردیت، قصدمندی (بنگرید به بخشِ ۵-۱-۴؛ و برای آگاهیِ بیشتر، بنگرید به فریدنبرگ (Friedenberg J.) و

معنی‌شناسی شناختی، فقه‌اللغة ایرانی و ادب فارسی: ... (محمد رضا شادمانی و دیگران) ۹۹

سیلورمن (Silverman G.): ۱۳۹۵)، التزام‌های اقلیمی، تاریخی، اجتماعی و سیاسی نقش تعیین‌کننده‌ای در آن دارند. این شیوه استدلال نه مجموعه‌ای از گزاره‌های نایل به نتیجه‌ای از پیش‌مقرر، که اساساً فرآیندی است مستلزم دیدن مسأله در بُعدهای تازه، احتمال‌سنجی‌ها و مشاهده‌گری‌ها، از زاویه‌هایی که به نظر می‌رسد پیش‌تر چندان به آن‌ها پرداخته نشده‌باشد. از همین منظر، می‌توان گفت این الگوی تبیینی در مقابل الگوهای گزاره‌ای قرار می‌گیرد که منحصرأ در پی‌آند تا قطعیت‌ها و حتمیت‌ها را در چهارچوب‌های ازپیش‌تعیین‌شده بازنمایی کنند.

ذیل این نظریه، مفاهیم گشتالت‌هایی تجربی هستند که سازوکاری بسیار پیچیده بر آن‌ها حاکم است. بنا بر این، استدلال استعاره‌بنیاد عبارت است از سلسله مؤلفه‌های عام که برآمده از الگوهای زیستی-تجربی باشند، نه از مجرداتی که به شکلی دستوری یا تصنعی مقوله‌بندی شده باشند. مطابق این دیدگاه، استدلال استعاره‌بنیاد فرآیندی عقلانی و قابل نقد برای به‌دست‌دادن مقوله‌بندی‌های معنی‌شناختی -ورای سیستم‌های خودبسنده مفهومی- است.

تکیه بر گشتالت‌های مفهومی نظریه رُش (۱۹۷۸) را به نظریه استدلال استعاره‌بنیاد جانسن نزدیک می‌کند. اونگر (Ungerer F.) و اشمید (Schmid, H. J.) (۲۰۰۸) دیدگاه رُش درباره خصوصیات، همانندی‌های خانوادگی و گشتالت‌ها در نظریه پیش‌نمونی وی را هم‌تراز مطالعات متأخر در حوزه روان‌شناسی زبان قرار می‌دهند و نتیجه می‌گیرند که ذیل این نظریه مقوله‌بندی‌ها ایستا نیستند، بلکه به‌طور عمده جنبه‌های روان‌شناختی ذهن انسان را دربرمی‌گیرند و با تغییر بافتار، مشخصاً الگوهای شناختی و فرهنگی، دامنه‌های شکل‌ها، سازواره‌ها و موضوع‌ها در آن‌ها تغییر می‌کند.

به این ترتیب، رُش نشان می‌دهد که مقوله‌ها گرداگرد پیش‌نمون‌ها شکل می‌گیرند. از این منظر، با وجود این که بررسی ساخت ارجاعی و مصداقی اعضای هر مقوله و ارزش‌گذاری آن‌ها برای یافتن هسته معنایی آن فرآیندی روان‌شناختی است می‌توان خود همین فرآیند روان‌شناختی را نیز پیش‌نمون نامید (برای آگاهی بیشتر، بنگرید به گیررتس ۱۳۹۵: ۳۸۳ تا ۳۸۵).

پیامدهای پیش‌نمونی (prototype effects) در چهار شیوه مقوله‌بندی بازنمایی می‌شوند: پیش‌نمون ساده (simplest prototype)؛ مدل خوشه‌ای (cluster model)؛ مجاز (metonymy)؛ مقوله‌های شعاعی (radial categories).

الگوی شناختی آرمانی شده - که با بهره‌گیری از ساختارهای مقوله‌ای (category structures) و پیامدهای پیش‌نمونی دانش دایره‌المعارفی ما از مفاهیم را ذیل نظام مفهوم‌شناختی تازه‌ای بازتعریف می‌کند - از پنج منبع نشأت می‌گیرد که خود در نظام نظری زبان‌شناسی شناختی بالیده‌اند: معنی‌شناسی قالبی (frame semantics) فیلمور (Fillmore Ch. J.)؛ نظریه پیش‌نمونی رُش؛ نظریه استعاره و مجاز لیکاف و جانسن؛ نظریه فضاهای ذهنی (theory of mental spaces) فوکونیه (Fauconnier G.)؛ دستور شناختی (cognitive grammar) لانگکر (Langacker R. W.) (برای آگاهی بیشتر، بنگرید به لیکاف ۱۹۹۰).

۱.۵ $\sqrt{\text{rauk}}$ مجاز، مسأله مجاورت معنایی، و نقش تعیین‌کننده پیش‌نمونی در مقوله‌بندی مفهومی

در حوزه نظری معنی‌شناسی شناختی روی‌کردهای غالب درباره مجاز هم‌چنان دامنه‌بنیاد هستند و مطابق آن‌ها مجاز فرآیندی شناختی قلمداد می‌شود که ذیل یک الگوی شناختی آرمانی شده مفهوم را از دامنه‌ای که بُردار یا حامل (vehicle) می‌خوانیم به دامنه دیگر که مقصد (target) می‌نامیم حمل می‌کند.^{۲۵} به طور کلی، از چنین منظری، حمل مفهوم بنا بر اصل مجاورت معنایی در یک قلمرو مفهومی معین صورت می‌پذیرد. تعریف تازه‌ای که خیررتس از مجاز ارائه می‌دهد مبتنی بر تجزیه و تحلیل پیش‌نمونی اصل مجاورت معنایی (semantic contiguity) است؛ به این معنی که هر مفهومی در نهایت بر اساس هسته معنی شکل می‌گیرد و بررسی سیر تطور آن بر مبنای حرکت از هسته به سمت معنی‌های شعاعی برآمده از خود هسته صورت می‌پذیرد. مهم‌تر این که

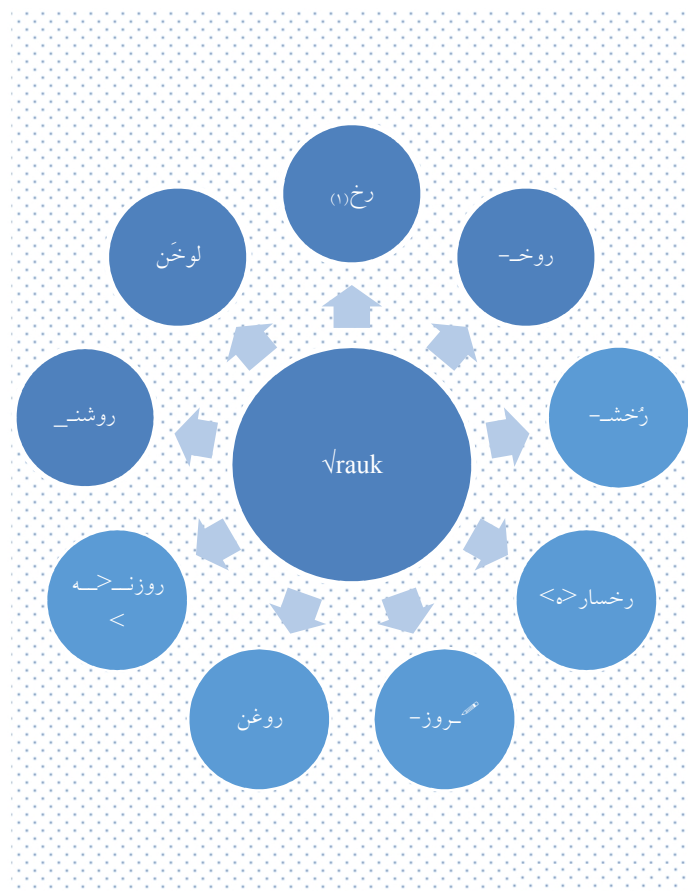
مجاورت نیز به همان اندازه‌ی مفهوم 'دامنه' پادرواست. ما در نوشته‌های طرفداران نگرش دامنه‌بنیاد به شرح مشکلات و مسایل ناشی از طرح مسأله‌ی مجاورت برمی‌خوریم و می‌بینیم که اتفاقاً به همین دلیل، آنان به سراغ طرح دامنه‌ها رفته‌اند. حال باید دید، آن‌هایی که با تردید به فرضیه‌ی دامنه بنیاد نگریسته‌اند، چگونه با مسایل و مشکلات مفهوم 'مجاورت' کنار آمده‌اند. راه حل این معضل را می‌توان در نوعی تحلیل پیش‌نمونه بنیاد مجاورت دید <...> مبنای این راهکار برای معنی‌شناسی شناختی کاملاً آشنا و شناخته شده است.

معنی‌شناسی شناختی، فقه‌اللغة ایرانی و ادب فارسی: ... (محمدرضا شادمانی و دیگران) ۱۰۱

پذیرش چنین بازتعریفی از مجاز بر پایه نظریه پیش‌نمونی و در قالب الگوی شناختی آرمانی شده، در نهایت، ما را به قبول این قاعده نیز متمایل خواهد نمود که هر الگوی پیش‌نمونی، خود، از نوعی پیش‌نمون متقدم نشأت گرفته است. (بنگرید به گیرتس ۱۳۹۳: ۴۴۶ تا ۴۵۰).

۱.۱.۵ ناظر به فرضیه مجاز پیش‌نمون‌بنیاد، در این بخش، با روی‌کرد تاریخی-فقه‌اللغوی، مقوله‌بندی‌های تازه‌ای از آن دسته واژه‌های فارسی ارائه خواهیم کرد که مطابق نظریه پیش‌نمونی گرداگرد √rauk می‌نشینند و سیر تطور مفهومی آن را بازنمایی کنند.

مدل شعاعی پیشنهادی ما، متکی بر مفهوم بنیادی ریشه، مختصات متفاوتی از سازوکار گسترش معنایی هسته را در قیاس با آنچه تا کنون در مدل‌های شعاعی معیار دیده شده نشان می‌دهد (برای مقایسه، بنگرید به لیکاف ۱۹۹۰):



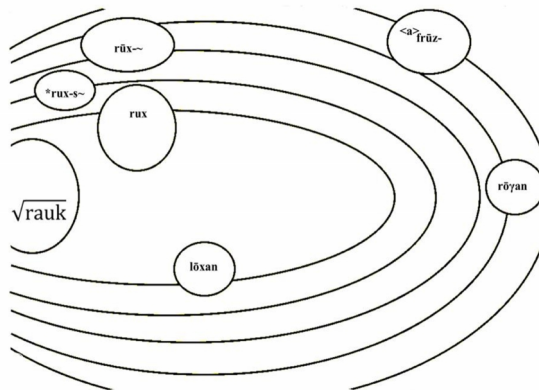
مدل ۲. مقوله‌بندی شعاعی \sqrt{rauk} : «روز-» روزگار، نیمروز^{۲۶}، *روزه^(۳)، روزی (< *روزبان^(۴))،
 <فروز- (< <فروخت):

«شاید آفتاب عنایت ربانی بوجهی رخ نماید که <...> ماه معدلت آسمانی بطلعتی برآید که از پرتو
 جهان‌افروز آن شب ظلمت‌نهاد بیداد بسر آید» (عبدالرزاق سمرقندی)

۲.۱.۵ چنانچه بخواهیم همین مقوله‌بندی مفهومی را با ابعاد مجاز پیش‌نمون‌بنیاد سازگار نماییم، آن‌گاه، خودبه‌خود، به مدلی خواهیم رسید که می‌تواند نزدیکی و دوری واژه‌ها از هسته معنایی را مبتنی بر سیر تطور معنی‌شناختی آن‌ها، به شکلی دقیق‌تر، بازنمایی کند. این مدل فرضی از مقوله‌بندی مفهومی شناخت‌پایه، به جای قراردادن هسته معنی در مرکز و معنی‌های دورنزدیک پیرامون آن، سازوکاری منظومه‌وار دارد، و بنا بر همین ویژگی می‌توان آن

معنی‌شناسی شناختی، فقه‌اللغة ایرانی و ادب فارسی: ... (محمدرضا شادمانی و دیگران) ۱۰۳

را مقوله‌بندای منظومه‌ای پیش‌نمون‌بنیاد نامید. در چنین مدلی روند و کیفیت گسترش معنایی از خاستگاه معنی به سمت نزدیک‌ترین تا دورترین مشتقات ریشه قابل بازیابی است:



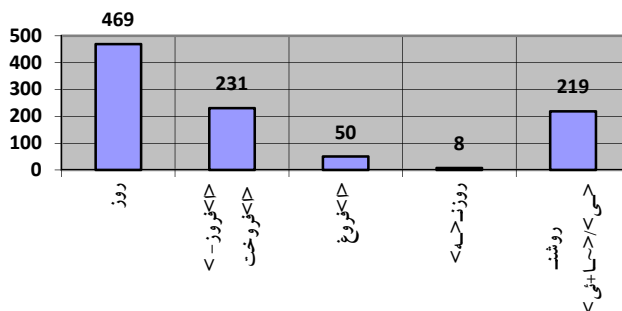
مدل ۳. مقوله‌بندای منظومه‌ای پیش‌نمون‌بنیاد: ریشه و گردش معنیهای پیرامونی دور تا نزدیک به گرد آن: «نسخه الله نوری زانرخ از مصباح عشق // ای چراغ جان مرا مشکوه دل پر نور دار» (سیف فرغانی)

۳.۱.۵ مجاورت معنایی پیش‌نمون‌بنیاد، هم‌چنین، می‌تواند جنبه‌های روش‌شناختی دیگری را نیز بر پایه داده‌های استخراج‌شده از پیکره رخ (۱) در پی بیاورد. یکی از این پیامدها عبارت است از امکان بررسی بسامد مجاورت معنایی رخ (۱) با واژه‌هایی چون 'روز'، 'فروز- < فروخت'، 'فروغ'، 'روزنه'، 'روشن‌حی' / '< -ائی >'، که خود، جملگی، از هسته معنایی \sqrt{rauk} برآمده‌اند (بنگرید به بخش ۴-۱-۳).

۱.۳.۱.۵ شاهد‌های متنی بر مبنای مدل منظومه‌ای: «در نکویی رخ روزبروز افزونست // دی نکو بودی و امروز نکوتر شده» (جامی)؛ «چو من شمعی که چون من رخ فروزم // چو شمعی شمعدان مه بسوزم» (عطار)؛ «رخ برافروز که فارغ کنی از برگ گلم // قد برافراز که از سرو کنی آزادم» (حافظ)؛ «بر وعده فردات رخ افروختمی // گر بیتو مرا امید فردا بودی» (اشهری)؛ «نهادند رخ سوی بوزرجمهر // که کسری همی زو برافروخت چهر» (فردوسی)؛ «<...> لندر دل من ز روزن چشم // خورشید رخ تراست دیدار» (عمادی)؛ «هردم کنم از خون جگر خاک رخت گل // تا روزنه دل به رخ غیر برآرم» (جامی)؛ «چون نیست ترا بدست نقدی روشن // باری، رخ یار و باده ازدست مده» (کمال‌الدین اسمعیل)؛ «جهان زینت روشنی

بازیافت // سپاه حبش رخ ز رومی بتافت» (دقیقی)؛ «تیرگی مر خط تُرا بنده‌ست // روشنائی رخ ترا چاکر» (عنصری).

۲.۳.۱.۵ اکنون به نمودار آماری زیر از مجاورتِ رخ^(۱) با زنجیرهٔ واژگانیِ مندرج در بخش ۱-۳-۵ بنگریم، که نخست بیانگر آن است که فرضیهٔ مجازِ پیش‌نمون‌بنیادِ کاراییِ بالقوهٔ بالاتری در نشان‌دادنِ خاستگاهِ معنی نسبت به دیگر فرضیه‌ها در حوزهٔ الگوی شناختیِ آرمانی شده دارد، و دیگر این که بسامدِ کاربردِ رخ^(۱) در مجاورتِ این واژه‌ها که یکایک آن‌ها به اتفاقِ ریشه‌شناسان از $\sqrt{\text{rauk}}$ برآمده‌اند جایگاهِ هر یک از طرحواره‌های نورائیت، شفافیّت و - در مواردی - التهابِ حاصل از مفهومِ بنیادیِ $\sqrt{\text{rauk}}$ را به عنوانِ پیش‌نمونِ این حوزهٔ معنایی به نحوِ چشمگیری مستحکم می‌نماید:



نمودار ۱. بسامدِ کاربردیِ واژه‌های مشتق از درونِ بافتارِ جمله / عبارت، در کنارِ رُخ^(۱):
«گر بو بَری زین روشنی آتش بخواب‌اندر زنی...» (مولوی)

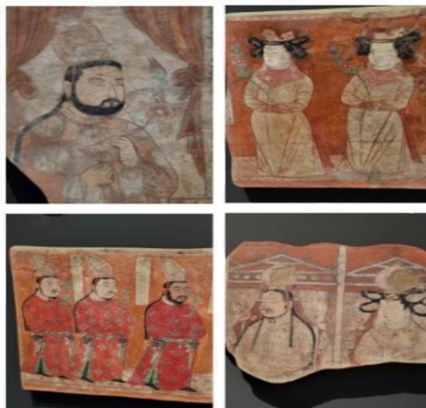
۴.۱.۵ مجاورتِ پیش‌نمون‌بنیاد بر پایهٔ $\sqrt{\text{rauk}}$ در عین حال، می‌تواند سلسله‌شواهدی غیرقابل چشم‌پوشی و شاید کم‌نظیر در تاریخ ادبیاتِ جهان - از فرآیندِ شکل‌گیریِ الگوییِ شناختی با پیش‌نمونی متواتر به دست دهد؛ تفصیلاً این که به دنبال تحوّلِ سیاسی - اجتماعیِ عظیم، یعنی چهره‌نماییِ اقوامِ ترک‌نژاد در قلمرو میراثیِ خلافتِ عباسی و اقمارش از ایرانشهر - از خراسان تا شامات (بنگرید به بخش ۴-۲-۱۱)، سرایندگان و نویسندگانِ فارسی‌گو، طی قرن‌ها، در کارِ بازنماییِ قصدمندانانه از زنجیره‌طرحواره‌های تصویریِ مذکور از رُخ^(۱)؛ 'دو رخ'، 'رخان' و 'رخسار' - بوده‌اند که نمودِ عینیِ آن‌ها را امروزه در گنجینه‌های مانوی ترفان (تورفان) می‌توان یافت. به عبارتِ روشن‌تر، مشخصاً به دلیلِ آنچه رواجِ شاهدبازی^{۲۷} در ایرانِ سده‌های میانه خوانده‌می‌شود (برای آگاهیِ بیشتر، بنگرید به

معنی‌شناسی شناختی، فقه‌اللغة ایرانی و ادب فارسی: ... (محمدرضا شادمانی و دیگران) ۱۰۵

شمیسا (۱۳۸۱)، به نظر می‌رسد طرحواره‌های تصویری حاصل از شکل خاص 'دو رخ' در چهره‌های ترکی-مغولی {یعنی، همان‌ها که در بخش‌های ۳-۲-۱ تا ۳-۲-۱-۴ با ذکر شواهد آمد} انگیزتار خلق انواع و اقسام تشبیهات و استعارات در سنت تصویرگر ادب غنایی فارسی بوده‌است، تا کار به دست مشاهیری چون مولوی و حافظ که افتاد، دیگر حتی وزای عین لفظ، باز همان طرحواره‌های تصویری 'رخ' را در عبارت بیاورند؛ یکی بگوید: «روزیست آن‌در شب نهران ترکی میان هیناوان // همین ترک‌سازئی بکن کاترک در خرگاه شد»، و دیگری بخواند: «صفای خلوت خاطر آزان شمع چگیل جویم // فروغ چشم و نور دل آزان ماه ختن دارم»:



تصویر ۲. نمایی از انطباق مفهومی رخسارگان ترکی-مغولی و خورشید در فالنامه‌ها:
 «ترک عجمیست عشق دانی // کز ترک عجیب نیست غارت _ میخواست که در عبارت آرَد // وصف رخ او
 یاستعارت» (نجم دایه)
 «بیند رخ ترکان کمر بند تو از دور // چون عابد بیمار کند سجده یایما» (عصمت بخاری)^{۲۸}



تصویر ۳. نگاره‌هایی از غارهای بودایی Kizil و Bezeklik، نزدیک ترفان:
 «مصور اگر نسخه زانرخ برد // بمعنی کشد صورت مانوی» (کمال خجندی)
 «آنچه خط بر رخ آن دلبر من خواهد کرد // گر بود مانی بر روی بت چین نکند» (سوزنی)
 «قامان طرهای تو چون کلک بخشیان // کردند مشق بر رخ تو خط ایغوری» (پوربهای جامی)^{۲۹}

و تازه این‌همه شاهد‌هایی است که ما از پیکره استخراج کردیم تا بتوانیم متکی بر آن‌ها نشان دهیم اینان چگونه^۲ خورشید و ماه و ستاره و روز و روشنایی و صبح و طلعت و طلوع و سپیده و آتش و شعله و تاب و آفتاب و ماهتاب و پرتو و ضوء و شعاع و و لمعه و نور و چراغ و شمع و گل و گلشن و لاله و لاله‌زار و لعل و زر و سیم و برف و آب و آب‌انگور و آئینه^۳ – و جز این‌ها – (بنگرید به بخش ۳-۲-۵) را، با کاربست آگاهانه همان طرحواره‌های تصویری که ما این‌جا، به عنوان پیش‌نمون، از $\sqrt{\text{rauk}}$ و مشقاتش بیرون کشیدیم از «عکس رخ بتان تاتاری» اراده کرده‌اند: «از بوی زلف و رنگ رخ او سرای من // گاهی بسان تبت و گاهی طراز بود» (لامعی)؛ «بر زلف و رخ و عارض تو هرک ظفر یافت // بستد بیقین شوستر و تبت و قیصور» (لامعی)؛ «از کف سنگین‌دل سیمینتر یاقوت‌لب // رخ چو کشمیری بت و بالا چو سرو کشمیری» (لامعی)؛ «اگر ببند لب خندان‌ش خاتون // وگر ببند رخ رخشان‌ش پیغو _ نه پیغو دست بردارد ز رخسار // نه خاتون چنگ بردارد ز گیسو» (قطران)؛ «تا شاعران بشعر بگویند و بشنوید // وصف دو زلف و دو رخ خوبان پیغوی» (فرخی)؛ «بگلنار دو لب بهار بهاری // بدیای دو رخ طراز طرازی» (قطران)؛ «بر چمن ورد و سرو ماند راست // بر رخ و قد لعبتان طراز» (مسعود سعد)؛ «گره شد ز غم بر رخ شاه چین // ز کاهش چو افتاد بر ماه چین» (اسدی)؛ «اول آنک محمد مختار // شه ترکست رخ چو ماهی شیم» (حسین داری)؛ «ماه از

رخ خوب تو خجل خواهد شد // رخسار تو قبله چگل خواهد شد»^{۳۰} (دایه بیهقی)؛ «اندر رخ آن صنم نگه کردم // آن خوبتر از بتان تکسینا» (سوزنی)؛ «شرم از رخ او هزار تکسینرا // رشک از خط او هزار خاقانرا» (امیر معزی)؛ «از رشک رخ خوب تو چهره نماید // ترک چگل از خرگه خاقان زمانه» (قمر اصفهانی)؛ «که صبح از رخ روز برقع گشاد // ختن بر حبش داغ حریت نهاد» (نظامی)؛ «ساقیان ترک فنک عارض قندزمرگان // کز رخ و زلف حبش با خزر آمیخته‌اند» (خاقانی)؛ «وز عکس رخ بتان تاتاری // صد گلشن و لاله‌زار میدیدم» (حمیدالدین بلخی)؛ «راست کان ترک پریچهره چو صبح // زلف شبرنگ ز رخ باز کند» (عطار)؛ «دیباى رخ پرداخته زلفین مشکین آخته // بر تبت و چین تاخه زان مشک و دیبا تا کجا» (اخسیکتی)؛ «امیرالشعرا معزی اینبیت بگفت { } بزمت چو رخ بتان ایلاقیباد // عمرت چو نتیجه خرد باقیباد { }» (ظهیری)؛ «نی بچین اندر بماند هیچ رخ در زیر چین // نی بزنگ اندر بماند هیچ دل در زیر زنگ» (امیر معزی)؛ «تو چه ترکی تو چه ترکی که برُخ فر همائی // ز منت شرم نیاید که بمن رخ نمائی» (جمال‌الدین عبدالرزاق)؛ «در آنترک خرگاهی آورد دست // سلاح نقابش ز رخ برشکست» (نظامی)؛ «گر عروس شرع او از رخ براندازد نقاب // بی خطا گردد خطا < ختا) و بی خطر گردد ختن» (سنائی)؛ «قبله ما دلشدگان روزوشب // جز رخ آنترک پرزاده نیست» (جلی)؛ «ایتترک برُخ شمسه خوبان طرازی // پرورده خورائی و آورده غازی _ باریکتر از تار طرازست تن من // تا بر رخ تو عاشقم ایتترک طرازی» (جلی)؛ «گر در رخ تو کج نگرد صورت چین // نقاش بانگشت کشد چشمانش» (جلی)؛ «ترکان پریش بدو رخ همچو نگارند // وز نار باده چو گل و سرو بیارند» (سنائی)؛ «ختنیوار رخ خوب بیاراسته // چگلیوار سر زلف بپیراسته» (امیر معزی)؛ «الا اینقش کشمیری الا ایحور خرگاهی // بدل سنگی، بتر سیمی، بقد سروی، برُخ ماهی» (سنائی)؛ «خط تو که خال رخ تو پنهان کرد // هندوست که مُلک تُرکرا ویران کرد» (سنائی)؛ «ترکی که برُخ درد مرا درمانست // او را دل من همیشه در فرمانست» (ملک‌نصره‌الدین کیودجامه)؛ «عکس رُخ همچون مهش بر خیمه گردون فتد // گر تُرک هندوچشم من بنماید از خرگاه رو» (سیف فرغانی)؛ «هرک ماه ختن و سرو روانت گوید // او هنوز از رخ و بالای تو صورت بینیست» (سعدی)؛ «هندوی چشم میناد رخ ترک تو باز // گر ب چین * سر زلفت بخط * می‌نگرم» (سعدی)؛ «برقی بودی که جستی ای مایه ناز // پنهان بنمودی رخ چون شمع طراز» (مجد همگر)؛ «بگذشت به من رشک بتان چگلی // پوشیده رخ از نقاب چشم از چگلی»^{۳۲} (کمال‌الدین اسمعیل)؛ «جانا رخ تو قبله خوبان کابلست // زلف تو عنبریست که لالاش

سنبلست» (ابن یمین)؛ «اصلش از چین و رخ چو صورت چین // گیسویش چون سواد او
 مشکین» (امیر خسرو)؛ «چون نوعروس حجله سیمین ز رنگار // در رخ کشید طره مشکین
 مشکبار _ شد والی ولایت چین شهریار شام // زد خیمه بر بلاد ختن شاه زنگبار» (خواجو)؛
 «بگیسو چین و رخ بتخانه چین // فشانده خسروانش جان شیرین» (خواجو)؛ «ز جعد غالیه بوی
 بنفشه روی زمین // نهاد خال رخ گلرخان فرخاری» (سلمان ساوجی)؛ «گر صورت چین با رخ
 خوب تو بدعویت // آنجا همگی صورت و اینجا همه معنیست» (کمال خجندی)؛ «خال
 هندو را خطی از نیمروز آورده اند // چین گیسو را ز رخ بتخانه چین کرده اند» (خواجو)؛
 «از برای سخن عقل خطا*ئی باشد // که بترک رخ آنترک ختائی بکنم» (اوحدی)؛ «خانه دیده
 بر فیتیم ز نقش همه پاک // تا خیال رخ آنترک ختا بنشیند» (امیر خسرو)؛ «تا چین* زلف بر
 رخ دلدار نشکند // بازار حسن و رونق تاتار نشکند» (امیر خسرو)؛ «وصف حسن بت چین
 پیش تو بت عین خطا* // کز رخ و زلف تو بت بر بت چین پُرجینست» (سلمان ساوجی)؛
 «زلف تو بر رخ تو هر آنکس که دید گفت // بگرفت مُلک چین و حبش پادشاه زنگ»
 (امیر خسرو)؛ «چون رخ بنمودی ائبُت یغمائی // گشتم چو شکنج طره ات سودائی» (خواجو)؛
 «تو ترخان و ترخون^{۳۳} ز جور تو خواجو // دل از خون چو خانی و رخ زرّ خانی» (خواجو)؛
 «آمد شه چین صبحدم از رخ نقاب انداخته // با مشعل و زرین علم بر ملک تاب انداخته»
 (بدر شیروانی)؛ «کنار دجله ز خوبان سیمتن خَلج // میان رحبه ز ترکان ماهرخ کشغر» (انوری)؛
 «ترک سحرانداز خطائی برهاند // خال سیه شب ز رخ روز بقابو» (آذری اسفراینی)؛ «مگر که
 دختر تُرکیست بکسمات ایندم // برآمدست ز حمام با رخ رنگی» (صوفی هروی)؛ «روز
 میدانست ترک شهسوار من کجاست // چشم هرکس بر رخ یاریست یار من کجاست»
 (جامی).



۳۲

تصویر ۴. نگاره‌ای از داستان 'دوازده رُخ':
«هم خان ترک از او به سر اندرکشیده ترک // هم شاه چین ازو برُخ اندر فکنده چین» (مختاری)

۶. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در مقاله حاضر، با تلفیق مبانی روش‌شناختی معنی‌شناسی تاریخی-فقه‌اللغوی و نظریه پیش‌نمونی رُش (۱۹۸۷)، به کاربرد داده‌های ریشه‌شناختی برای مطالعه شناخت‌پایه معنی درباره دو واژه رُخ^(۱) و رو^(ی)^(۱)، مفهوم‌شناسی و کاربردشناسی در زمانی آن‌ها، و جنبه‌های پیش‌نمونی $\sqrt{\text{rauk}}$ ایرانی باستان به پشتوانه برخی از ویژگی‌های تصویری رُخ، دو رُخ، رُخان و رُخسار^ه، به‌ویژه در متن‌های نظم و نثر کلاسیک فارسی، پرداختیم. کوشیدیم سیر تطور معنایی رُخ^(۱) و رو^(ی)، و نیز انطباق‌های مفهومی رُخ^(۱) بر پایه $\sqrt{\text{rauk}}$ را نشان دهیم، و - در آخر- به پشتوانه تطبیق داده‌های لغت‌نامه‌ای و ریشه‌شناختی با طرحواره‌های تصویری حاصل از شواهد پرشمار پیکره‌ای، در قالب فرضیه مجاز پیش‌نمون‌بنیاد، مقوله‌بندی‌های تازه‌ای از رُخ^(۱) را -به ترتیب، در قالب مدل شعاعی، مدل پیش‌نهادی منظومه‌ای، و نمودار بسامدپایه واژگانی ارائه کنیم. در نگاهی کلی، مباحث مطرح‌شده در این مقاله و -احتمالاً- یافته‌های آن می‌توانند، از هر دو منظر فقه‌اللغوی و ادبی، به دیدگاه ریشه‌شناسانه‌ای که رُخ^(۱) و رُخسار^ه را برآمده از $\sqrt{\text{rauk}}$ می‌داند اهمیت و اعتبار تازه‌ای ببخشند؛ این که تطبیق مقوله‌بندی مفهومی پیش‌نمون‌پایه با داده‌های پیکره‌ای و ریشه‌شناختی -تا جایی که به موضوع مطالعه ما در این

مقاله مربوط است - می‌تواند دو پیامدِ روش‌شناختیِ مهم داشته باشد: نخست، از دیدگاهِ فقه‌اللغوی، داده‌ها در مجموع نشان می‌دهد که رُخ (۱) و رخسار >، در اصل، واژه‌هایی متعلق به حوزه شرقی زبان‌های ایرانی هستند، هیچ شاهدهی در زبان‌های ایرانی میانه غربی ندارند، و - در تطبیق مفاهیم حاصل از دو ریشه محل اختلاف، \sqrt{rauk} ، تحقیقاً، پشتوانه مفهوم‌شناختی قوی‌تری از \sqrt{srauxv} * دارد (بنگرید به بخش ۴)؛ دیگر، از دیدگاه ادبی، برآیند داده‌ها ممکن است جاهائی محققان را به درنگ در دانسته‌ها و قواعد به‌ظاهر متقن بیانی وادارد؛ مثلاً، در بیتی از حافظ چنین آمده: «چراغِ رویِ ترا شمع گشت پروانه // مرا ز حال تو با حال خویش پروانه». این که این‌جا ترکیب اضافی 'چراغِ روی' را تشبیه صریح بگیریم یا نه، دیگر، فقط به میزان دانش ما از بیان وابسته نیست، بلکه، از اتفاق، به نظر می‌رسد در چنین موقعی باید با تکیه بر مبانی نظری و روش‌شناختی معنی‌شناسی شناختی، از جمله، امکان توسعه مفهومی بر اساس انطباق‌های مفهومی، به احتمال‌سنجی‌های پیش‌نمون‌بنیاد بیش از طبقه‌بندی‌های شکلی و محتوایی کلاسیک اعتبار داد^{۳۵}.

پی‌نوشت‌ها

۱. این جا، منظور از کلمه آن عنصر زبانی است که در زبان‌شناسی نظری به آن اسم عام می‌گویند.
۲. Geeraerts نام نویسنده هلندی، در ترجمه فارسی به شکل گیررتس ضبط شده، در حالی که مطابق قواعد آوایی هلندی بهتر است خیررتس (نزدیک‌ترین به تلفظ درست آن) ضبط شود.
۳. به طور خلاصه، در روی کرد هم‌زمانی کلمه یک صورت قراردادی است که ذهن را به مصداق خود دلالت می‌کند.
۴. این داوری اساساً ناظر است به حرمت عملی چهره‌نگاری و پیکرتراشی در چند سده آغازین سیطره دستگاہ خلافت بر قلمرو پیشین امپراطوری ساسانی.
۵. برای آگاهی بیشتر، بنگرید به حسن دوست (۱۳۹۳): ذیل مدخل ۱۵۷.
۶. بنگرید به <https://titus.uni-frankfurt.de/texte/etcs/iran/miran/sogd/sogdnswc/sogdn.htm?sogdn213.htm> (IG, TPS 1945, 146; GMS tl 117, 1143; S-W, C2 63: Line 37).
۷. معادل در فارسی: 'دو رخ' / 'رُخان' (برای $\sim\text{-t-h}$).
۸. «ترا دو زلف مشک‌افشان بران دو عارضِ رخشان // مرا بر دو رخ زرین دو دیده هست درافشان» (قطران) «همی داد بینندگان را درود // ز دو رخ گل و از دو عارض سمن» (فرخی).
۹. رُخسار: گونه، حبه عربی: <خد>، از کثرت استعمال: <روی (تمام چهره)>.

معنی‌شناسی شناختی، فقه‌اللغة ایرانی و ادب فارسی: ... (محمدرضا شادمانی و دیگران) ۱۱۱

۱۰. «رخ سه نوع باشد یکی روی دوم رخ شطرنج سوم عنان را گویند» (اسدی) (برای مقایسه، بنگرید به الزمخشری ۱۳۴۲: ۳۰۵، ذیل مدخل رُخ) ما در این مقاله، به منظور سهولت در ارجاع، سه مدخل قاموسی از این واژه را نه مطابق ترتیب لغت فُرسِ اسدی طوسی یا سایر لغت‌نامه‌ها، بلکه وفق حسن دوست (۱۳۹۳) ترتیب نمودیم.

۱۱. حسن دوست (۱۳۹۳): ذیل مدخل ۴۵۵۸.

۱۲. «بران رخ بیوشیدمش زود زلفی // برین رخ بیوشیدمش زود خالی» (قطران)؛ «شنیدید آنچ گفتند چشم عوض چشم و دندان عوض دندان و برابر زخم ریش عقوبت و من بشما میگویم بدی برابر بدی سزاوار مدارید الا هرک بر رخ راست تو بزند تو رخ چپ نیز پیش دار و هرک قبای تو بخواهد پیرهن نیز بده و هرک ترا یک فرسنگ بزور ببرد تو دو فرسنگ با وی برو و هرک از تو چیزی خواهد بده و هرک قرض خواهد بده خایب بازگردان» (دیاتسارون)؛ «همیشه باش برخوردار ازین دولت وزین نعمت // که بر دل داد و دین داری و بر رخ ماه و خور داری» (قطران).

۱۳. «الرُخُ رخ شطرنج و نبات تازه.» (تاج الاسامی)؛ «رخ جانوریست مانند شتر<...> حکمای هند رخ شطرنجرا بدو تشبیه کرده‌اند» (شمس الدین املی)؛ «شاه و فرزین از مرکب عجب پیاده گشته و بر عرصه بلاغت اسب فصاحت میتاختند چون رخ روی بروی آورده و بر راستروی قیام نموده از فیلبند نوایب آسوده نشسته» (محمود اصفهانی)؛ «سیاه بسیم خانه فیل آید و رخ را یکان رها کند» (فخر رازی)؛ «فرزین دلست و شه خرد و رخ ضمیر راست // بیدق رموز تازی و معنی پهلوی» (خاقانی)؛ «این طبقه را آفرید و شطرنج انجم و شاه آفتاب و فرزین ماه در وی نهاد بعضی تیزرو چون رخ و بعضی باثبات چون پیاده» (بهاء ولد)؛ «گهگهت دل که همچو رخ سیهست // روشن از عکس شمعدان مهست» (نزاری قهستانی).

۱۴. «> اکسیر عشق بر مسَم افتاد و زر شدم».

۱۵. برای مقایسه، بنگرید به الزمخشری (۱۳۴۲: ۲۰۶)، ذیل مدخل‌های 'مُکَلَّم'، 'کُلُوم' و 'مُسْتَدِيرُ الْوَجْه'.

۱۶. 'بزرگ‌روی' در کشانی (۱۳۷۲) مدخلی نداشت، و به همین علت، جداگانه، از الزمخشری (همان) به فهرست واژگان بخش ۳-۲-۱-۳ افزوده شد.

۱۷. هم از تنگنای فضا، و هم به علت آن که میراث خراسان در متن‌های نظم و نثر فارسی از سده دهم به بعد تا دوره بازگشت رنگ می‌بازد، به استخراج و بررسی داده‌های پیکره تا پایان سده نهم بسنده شد.

۱۸. به نظر می‌رسد که 'پیکرشناختی'، به عنوان معادل فارسی، مفهوم حاصل از تعریف این فرضیه را به درستی نشان نمی‌دهد.

۱۹. یا در فرهنگ‌عامه: 'مثل پنجه آفتاب [...]، 'آفتابی شدن'، «آفتاب از کدوم طرف دراومده؟»، «کم آفتابی!» (= کم‌پیدایی!)، یک سو؛ و 'گل انداختن لپ‌ها' و 'لپ‌گلی، سوی دیگر.

۲۰. «الأسجج رخ نرم‌گوش و خوب» (تاج الاسامی).

21. <https://www.istockphoto.com/nl/vector/verspreide-dichte-balck-stippen-donkere-punten-dispersie-gm1051182746-281058588>

۲۲. تا جایی که ما جستیم، در معدود شواهدی که سخن - به هر لحن یا بیان - از دایره نعت جمال معشوق یا کمال ممدوح یا استعاره‌های برآمده از آن‌ها بیرون است استلزام مذکور رنگ می‌بازد و پای تصویرسازی‌های دیگری از رخ (۱) به میان می‌آید؛ مثلاً، تیره: «پاسبان سطح هفتم کدخدای جدی و دلو // سوخته بر آتش تیره‌ست هندو رخ چو قیر» (فرید احوال)؛ «خدنگ زهر پیکان تو دایم این هنر دارد // که در شام از رخ زنگی ریاید خرده عنبر» (عصمت بخاری)؛ شیدار: «جوئیست ز آب خضرش در چشمه لب من // بر شیب رخ براندم جوی از فراق رویش» (احسیکتی)؛ ناصاف < ناهموار < شیارخورده، مخطط: «دو رخ چون جوز هندی ریشه‌ریشه // چو حنظل هریکی زهری بشیشه» (نظامی) (برای آگاهی بیشتر، بنگرید به الزمخشری ۱۳۴۲: ۱۷۷، پانوش، ذیل مدخل 'انجوغ')؛ زاویه‌دار: «میکائیل را دیدم عنان اسبی گرفته که آن را براق خوانند روی او چون روی آدمیان و رخس چون رخ اسبان چشم‌هایش چون زهره و مریخ آغر محجل پرهایش چون پر کرکس دنبالش چون دنبال گاو شکمش چون سیم سپید و گردن و سینه و پشتش چون زر سرخ جبرئیل عرف او بمالید و او را پیش من کشید من برنشستم او ساعتی بگام میرفت و ساعتی میدوید و ساعتی میپرید» (ابوالمحاسن جرجانی)؛ «الوافدان دو تندی که از دو سوی رخ در وقت خائیدن پیدا آید و چون مرد پیر شود نتوان دیدن» (تاج‌الاسامی)؛ «الوافدان دو بلندی که از دو سوی رخ پدید آید در وقت خائیدن و چون مردم پیر شود نتوان دید» (زنجی).

۲۳. سنج: 'روشت' در 'پر هفتائله جونی میکنه // غشغ مغری فخی بونی چش روشت' (سعدی).

۲۴. «چندانکه خواهی جنگ کن یا گرم کن تهدیدها // میدان که دور لوخنست بهر چه مینالی ایا» (مولوی).

۲۵. این فرآیند را بنا بر التزامات معانی و بیان می‌توان چنین تصویر نمود: حرکت از حقیقت به مجاز، به قید علاقه و به واسطه قرینه.

۲۶. در الزمخشری (۱۳۴۲: ۱۳) 'نیم‌روز' ذیل منخل و جبه‌النهار آمده‌است.

۲۷. «بعد ازین با رخ خوب تو نظر خواهم باخت // گو همه شهر بدانند که شاهدبازم» (اوحدی).

28. <https://www.biblio.com/book/falnama-book-omens-farhad-massumeh-serpil/d/1398175675>

29. <https://x.com/dalrymplewill/status/1447304012013920268?s=46>

۳۰. برای 'رخسار'، بنگرید به بدیعی ۱۳۷۷: ذیل مدخل 'rohsar' برای 'چگل'، بنگرید به دهخدا: ذیل مدخل 'چگل' < 'شمع چگل'.

۳۱. این مورد و همانندهای آن، به رعایت انواع ایهام‌های به‌کاررفته، از دیگر واژه‌های درشت‌نمایی شده در این بخش متمایز شده‌اند.

۳۲. بنگرید به دهخدا: ذیل مدخل 'چگلی'.

۳۳. بنگرید به دهخدا: ذیل مدخل 'ترخون'.

معنی‌شناسی شناختی، فقه‌اللغة ایرانی و ادب فارسی: ... (محمدرضا شادمانی و دیگران) ۱۱۳

34. https://hmn.wiki/fa/Baysonghor_Shahnameh

۳۵. این که آیا این‌جا مشبّه خودِ 'روی' است، یا ممکن است 'چراغ'، در مقام مشبّه‌به، در اصل، طرفِ مقابلِ 'رُخ' (بخش بی‌موی صورت) در تشبیهی پیشین بوده باشد. به بیان دیگر، 'مجاورتِ پیش‌نمون‌بنیاد' به ما می‌گوید 'چراغِ روی' را هم می‌توان با تمامتِ چهره انطباق داد (> روی چراغ است) هم با جزئی از آن (> رخ چراغ است). قیاس شود با «در فراق تو ازین سوخته‌تر باد پدر // بی چراغ رخ تو تیره‌بصر باد پدر» (خاقانی) (برای مقایسه این دو ساختارِ بیانیِ خاص، بنگرید به بخش‌های ۱-۲-۳ و ۲-۲-۳).

کتاب‌نامه

- ارانسکی، م. (۱۳۷۹)، *مقدمه فقه اللغة ایرانی*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: پیام.
- الزمخشری، محمدبن عمر (۱۳۴۲)، *بیشرو ادب یا مقدمه‌الادب (القسم الأول وهو قسم الأسماء)*، گردآورده، آراسته، پیراسته سید محمدکاظم امام، تهران: چاپخانه دانشگاه تهران.
- بدیعی، نادره (۱۳۷۷)، *فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان اویغوری چین*، چاپ نخست، تهران: نشر بلخ: ۱۷۱.
- تقوی، نصرالله (۱۳۱۷)، *هنجار گفتار*، تهران: چاپخانه مجلس.
- حسن‌دوست، محمد (۱۳۹۳)، *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، دوره پنج‌جلدی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- دهخدا، علی‌اکبر، *لغت‌نامه*، لوح فشرده، ویرایش چهارم، دانشگاه تهران.
- بارتلمه، کریستین (۱۳۸۴)، *تاریخچه واجهای ایرانی*، ترجمه، توضیح و تدوین واهه دومانیان، چاپ اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۱)، *شاهدبازی در ادب فارسی*، تهران: فردوس: ۳۸ تا ۷۰.
- صفوی، کورش (۱۳۸۴)، *فرهنگ توصیفی معنی‌شناسی*، چاپ اول، تهران: فرهنگ معاصر: ۹۶ تا ۱۰۷.
- فریدن‌برگ، ج. و سیلورمن، گ. (۱۳۹۵)، *علم‌شناخت یا شناخت‌پژوهی (ج ۱)*، ترجمه حبیب‌الله قاسم‌زاده، چاپ سوم، تهران: ارجمند: ۱۳ و ۳۲.
- قاسم‌زاده، حبیب‌الله (۱۳۹۴)، *از وادی اشباح ماندلشتام تا بر لب جوی حافظ*، مجموعه دوم مغز، شناخت و رفتار، تهران: ارجمند.
- قریب، بدرالزمان (۱۳۸۳)، *پیشگفتار فارسی بر فرهنگ ایرانی باستان*، تهران: اساطیر: ۱۶ تا ۳۳.
- گُشانی، خسرو (۱۳۷۲)، *فرهنگ فارسی زانسو*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- گیرترس (۱۳۹۳)، *نظریه‌های معنی‌شناسی واژگانی*، ترجمه کورش صفوی، تهران: علمی.
- نیلی‌پور، رضا (۱۳۹۴)، *زیانشناسی شناختی*، هرمس، تهران: ۸۵ تا ۱۱۳.
- ویگوتسکی، لوسمیونوویچ (۱۳۹۳)، *اندیشه و زبان*، ترجمه حبیب‌الله قاسم‌زاده، تهران: ارجمند: ۲۰۱.

همایون، همدخت (۱۳۷۹)، *واژه‌نامه زبان‌شناسی و علوم وابسته* (ویرایش ۲)، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- Bailey, H. W. (1979), *Dictionary of Khotan Saka*, Cambridge University Press.
- Bartholomae, Ch. (1961), *ALTERIRANISCHES WORTERBUCH*, Walter de Gruyter & co., Berlin
- Cheung, J. (2007), *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*, Leiden Indo-European Etymological Dictionary Series, Vol. 2, Leiden-Boston.
- Collinge, N. E. (1985), *The Laws of Indo-European*, Volume 35 of Current Issues in Linguistic Theory Series, John Benjamins Publishing, Amsterdam/Philadelphia.
- Edelman, Gerald, M. (2006), *Second Nature: Brain Science and Human Knowledge*, Yale University Press: 24-5.
- Evans V. & Green M. (2006), *Cognitive Linguistics, An Introduction*, Edinburgh University Press: 17.
- Gharib, B. (1995), *Sogdian Dictionary*, Tehran.
- Geeraerts D. (1988), *Where does Prototypicality Come from*, Topics in Cognitive Linguistics. Ed. Brygida Rudzka-Ostyn. Amsterdam: Benjamins: 207-29.
- Geeraerts D. (2009), *Theories of lexical semantics*, Oxford.
- Gerschevitch, I. (1954), *A Grammar of Manichean Sogdian*, Basil Blackwel, Oxford.
- Gibbs, R. W. (2007), *Why cognitive linguists should care more about empirical methods*, Methods in Cognitive Linguistic, John Benjamins Publishing Company.
- Johnson, M. (1983), *Metaphorical Reasoning*, The Southern Journal of philosophy, Vol. 21, Issue 3: 371-89.
- Harrison, S.P. (2003), *"On the Limits of the Comparative Method"*, The Handbook of Historical Linguistics (edited by Joseph, Brian D., Janda, Richard D., Blackwell Publishing.
- Keshavarz, F. and Ghassemzadeh, H., (2008), *Life as a stream and the psychology of "moment" in Hafiz' verse: Application of the blending theory*, Journal of Pragmatics, Vol.; 40, Issue: 10, North-Holland: 181-98.
- Kövesces, Z. (2014), *Where Metaphors Come from*, Oxford University Press.
- Lakoff, G. (1987a), *Women, Fire, and Dangerous Things*, University of Chicago Press: 266-8.
- Lakoff, G. (1987b), *Cognitive models and prototype theory*, published at pp. 63-100 in Ulric
- Lakoff, G., and Johnson, M. (1990), *"Idealized Cognitive Models"*, In: *Women, Fire, and Dangerous Things: What Categories Reveal About the Mind*, University of Chicago Press.
- Lakoff, G., and Johnson, M. (1999), *Philosophy in the Flesh: The Embodied Mind and Its Challenges to Western Thought*, Basic Books: 83.
- Lakoff, G., and Johnson, M. (2002), *Why cognitive linguistics requires embodied realism*, Cognitive Linguistics, Volume: 13, Issue: 3: 245-63.
- Laszlo, G. (1997), *Metaphors of theories of mind* (Master's thesis), Department of American Studies, Eotvos Lorand University, Budapest.

معنی‌شناسی شناختی، فقه‌اللغة ایرانی و ادب فارسی: ... (محمدرضا شادمانی و دیگران) ۱۱۵

Metcalf, George J. (1974), "The Indo-European Hypothesis in the Sixteenth and Seventeenth Centuries, pp. 233-257", in: Dell H. Hymes (ed.), *Studies in the History of Linguistics: Traditions and Paradigms*, Bloomington: Indiana University Press.

Rosch, E. (1978), "Principles of categorization", In: E. Rosch and B. B. Lloyd, eds., *Cognition and Categorization*, 27-48. Hillsdale, N.J.: Erlbaum.

Sweetser, E. (1990), *From Etymology to Pragmatics: Metaphorical and Cultural Aspects of Semantic Structure*, Cambridge: Cambridge University Press.

Szemerényi, O.J. (1996), *Introduction to Indo-European Linguistics*, Oxford University Press: pp. 182–192.

Ungerer, F., Schmid, H. J. (2008), *An Introduction to Cognitive Linguistics*, Beijing, Foreign Language Teaching and Research Press.

تحت وب

سامانه جستجوی دادگان فرهنگستان زبان و ادب فارسی